



پرسش‌های علما و مردم
و پاسخ‌های **زمان** **امام**
سید جواد رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**پرسش‌های علماء و مردم،
و
پاسخ‌های امام زمان (عج)**

سید جواد رضوی

رضوی، جواد، ۱۳۵۴
پرسش‌های علما و مردم و پاسخ‌های امام زمان (عج) / جواد رضوی-
قم: نیلوفرانه، ۱۳۸۲.
ص ۱۵۲

ISBN964 - ۷۷۶۰-۱۸-۳: ۶۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - توقیعات، ۲.
۲. داستان‌های مذهبی - قرن ۱۴. ۳. داستان‌های اخلاقی - قرن ۱۴. الف. عنوان
۴ پ ۵۱/د ۶ BP
۲۹۷/۹۵۹

انتشارات نیلوفرانه
۷۷۴۷۶۴۵

شناسنامه

نام کتاب: پرسش‌های علما و مردم پاسخ‌های امام زمان (عج)
نویسنده: سید جواد رضوی
ناشر: نیلوفرانه
نوبت چاپ: اول / ۸۲
شمارگان: ۳۰۰۰
امور فنی: هوشنگ مرادی پینوندی
قیمت: ۶۰۰۰ ریال

مراکز پخش:

● قم - پاساژ قدس - طبقه پنجم - پلاک ۱۶۸ - انتشارات نیلوفرانه

همراه: ۰۹۱۱۲۵۳۷۶۹۱ - تلفن: ۷۷۴۷۶۴۵

● قم - پاساژ قدس - طبقه پنجم - پلاک ۱۷۱ - انتشارات لاهیجی

همراه: ۰۹۱۱۲۵۳۰۸۳۳ - تلفن: ۷۷۳۷۴۹۷

فهرست مطالب

فصل اول: حکایات

- ۱- فایده امام غایب (ع) چیست؟ ۱۱
- ۲- فلسفه ظهور امام زمان (ع) برای بعضی اشخاص ۱۴
- ۳- آیا ملاقات با امام عصر (ع) امکان دارد یا خیر؟ ۱۸
- ۴- چگونگی ظهور حضرت با وجود کمی یاران آن امام (ع) ۲۱
- ۵- آیا وقت ظهور حضرت نزدیک است؟ ۲۳
- ۶- سؤال مرحوم قندهاری درباره ملازمین امام زمان (ع) ۲۵
- ۷- اخلاص در عمل، راه نزدیک شدن به امام زمان (ع) ۲۷
- ۸- نزدیک ترین راه رسیدن به خدا کدام است؟ ۲۹
- ۹- مهم ترین آیه قرآنی پیرامون موعظه کدام آیه است؟ ۳۱
- ۱۰- عمل به ادله ظاهری ۳۲
- ۱۱- نفرین شدگان حضرت چه کسانی هستند؟ ۳۳
- ۱۲- جواب حضرت درباره درمان بیماری: ۳۵
- ۱۳- معرفی کتاب ارزشمند «صحیفه سجادیه» ۳۶
- ۱۴- تشرّف سید مهدی قزوینی (ره) و تعیین عید فطر ۴۰
- ۱۵- تصحیح فتوای شیخ مفید؛ توسط حضرت بقیة الله (ع) ۴۳
- ۱۶- چه کسانی وارد بهشت می شوند؟ ۴۴

- ۱۷- آیا اسلام آوردن اولی و دومی از روی میل آنان بوده یا از روی
اکراه؟ ۴۷
- ۱۸- برتری امیرالمؤمنین (ع) بر اولی و دومی ۶۴
- ۱۹- پرسش و پاسخ‌های گوناگون در تشرّف حاج علی بغدادی ۶۹
- ۲۰- غیبت امام زمان (ع) لطفی از الطاف الهی است ۸۰
- ۲۱- ارشاد به این که شیفتگان واقعی امام زمان (ع) اندک هستند (۱) ۸۳
- ۲۲- ارشاد به این که شیفتگان واقعی امام زمان (ع) اندک هستند (۲) ۸۷
- ۲۳- ارشاد به این که شیفتگان واقعی امام زمان (ع) اندک هستند (۳) ۹۲
- ۲۴- فلسفه کثرت ثواب بر زائرین و عزاداران امام حسین (ع) ۹۶
- ۲۵- مصیبتی که آن حضرت به جای اشک، خون می‌گرید، کدام مصیبت
است؟ ۹۹
- ۲۶- تأویل آیه «کهیص» درباره وقایع کربلا، توسط
حضرت بقیة الله (ع) ۱۰۱
- ۲۷- ارشاد امام زمان (ع) به متوسّلین حضرت ابوالفضل (ع) ۱۰۴

فصل دوم: توقیعات

- توقیع مبارک از ناحیه مقدّسه به افتخار محمّد بن عثمان (ره) ۱۰۹
- (۱) تأثیر نماز در غلبه بر شیطان ۱۰۹
- (۲) درباره اموالی که برای امام (ع) وقف می‌کنند ۱۰۹
- (۳) آیا تصرف در اموال امام (ع) جایز است؟ ۱۰۹
- (۴) بچه‌ای که یک بار خخته شده، ولی پس از آن در موضع خخته پوست
رویده باشد آیا برای بار دوم خخته لازم است یا خیر؟ ۱۱۰

- ۵) آیا نماز کسی که در مقابل او، آتش، عکس و چراغ باشد، صحیح است؟ ۱۱۱
- ۶) آیا جایز است از میوه درخت‌هایی که از کنار آنها عبور می‌کنیم بخوریم ۱۱۱
- توقیع مبارک حضرت ولی عصر (ع) ۱۱۲**
- ۱) درباره انکار وجود حضرت از طرف بعضی از خویشاوندان امام (ع) ۱۱۲
- ۲) درباره وضع جعفر (عموی حضرت) و فرزندانش ۱۱۳
- ۳) درباره خوردن و استعمال آب جو ۱۱۳
- ۴) درباره وقت ظهور حضرت (ع) ۱۱۳
- ۵) درباره مسائل و حوادثی که رخ می‌دهد به چه کسانی رجوع کنیم؟ ۱۱۳
- ۶) درباره کسانی که اموال امام (ع) را می‌خورند ۱۱۳
- ۷) پیرامون خمس ۱۱۴
- ۸) پیرامون علت غیبت حضرت امام (ع) ۱۱۴
- ۹) استفاده و بهره‌وری از وجود حضرت (ع) در زمان غیبت کبری چگونه است؟ ۱۱۴
- تأکید بر دعا برای تعجیل در امر ظهور فرج حضرت (ع) ۱۱۵
- توقیع حضرت بقیة الله (ع) برای جمعی از شیعیان توسط جناب محمد بن عثمان ۱۱۶**
- نقش ائمه هدی (ع) در عالم خلقت چیست؟ ۱۱۶
- توقیع مبارک حضرت صاحب الامر به جمعی از شیعیان ۱۱۷**
- جواب حضرت (ع) درباره جانشینی امام حسن عسکری (ع) ۱۱۷
- توقیع مبارک حضرت بقیة الله به جناب احمد بن اسحاق ۱۲۱**
- پیرامون تکذیب ادعاهای جعفر درباره آگاهی داشتن به علم دین ۱۲۱

- نامه محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به پیشگاه مقدس حضرت
بقیة الله ۱۲۸
- (۱) اگر امام جماعت در هنگامی که به نماز مشغول است حادثه‌ای برایش رخ دهد
وظیفه مأمومین چیست؟ ۱۲۸
- (۲) وظیفه کسی که به مرده‌ای، در حالی که بدن او هنوز گرم است دست بزند
چیست؟ ۱۲۸
- (۳) پیرامون نماز جعفر طیار ۱۲۸
- (۴) آیا زنی که شوهرش فوت شده است و در عده وفات است می‌تواند به زیارت قبر
شوهرش برود؟ ۱۲۹
- (۵) آیا زنی که شوهرش فوت شده است می‌تواند در تشییع جنازه او شرکت
کند؟ ۱۲۹
- (۶) آیا زن می‌تواند برای انجام حاجتی از خانه شوهرش بیرون برود؟ ۱۳۰
- (۷) پیرامون ثواب قرائت سوره‌های قدر و توحید در نماز ۱۳۰
- (۸) پیرامون وداع با ماه مبارک رمضان ۱۳۱
- توقیع مبارک امام زمان (ع) به افتخار احمد بن ابی‌روح توسط محمد بن
عثمان ۱۳۲
- آیا نماز خواندن با لباسی که از کرک تهیه شده صحیح است؟ ۱۳۲
- توقیع دیگری از وجود مقدس امام عصر (روحی له الفداء) ۱۳۴
- (۱) آیا نمازگزار پس از تشهد اول که برای رکعت سوم برمی‌خیزد باید تکبیر
بگوید؟ ۱۳۴
- (۲) اگر نمازگزار انگشتری فلزی در انگشت داشته باشد نماز وی صحیح است؟ ۱۳۴
- (۳) پیرامون قربانی گوسفند در منی ۱۳۵
- (۴) آیا با لباسی که خیطا مجوسی می‌دوزد، می‌شود نماز خواند؟ ۱۳۵

- ۱۳۵ پیرامون سجده بر غیر آن چه که سجده بر آن صحیح است؟
- ۱۳۶ توقیع مبارک حضرت بقیةالله به محمد بن عبدالله حمیری
- ۱۳۶ (۱) آیا جایز است که محرم لنگ احرام را از درازا به پشت برده و.....
- ۱۳۷ (۲) پیرامون «توجه» قبل از نماز
- ۱۳۸ (۳) آیا پس از قنوت، مالیدن دست به سر و صورت جایز است؟
- ۱۳۹ (۴) پیرامون سجده شکر پس از نماز واجب
- ۱۳۹ (۵) آیا زمین مزروعی را جز از مالک می توان خریداری کرد؟
- ۱۴۱ توقیع دیگر امام زمان (ع) به افتخار محمد بن عبدالله حمیری
- ۱۴۱ (۱) آیا روزه در ماه رجب جایز است یا خیر؟
- ۱۴۱ (۲) مردی در حالی که امام جماعت در رکوع است تکبیر گفته به رکوع می رود و.....
- ۱۴۲ (۳) تکلیف کسی که در نماز عصر یقین کرد که نماز ظهر را دو رکعتی خوانده چیست؟
- ۱۴۲ (۴) آیا اهل بهشت زاد و ولد می کنند یا خیر؟
- ۱۴۳ (۵) کمترین مدت عده یک حیض چقدر است؟
- ۱۴۳ (۶) آیا شهادت کسانی که به جذام و پسی و فلج مبتلا هستند قبول است؟
- ۱۴۴ (۷) آیا مرد می تواند با دختر زن خود ازدواج کند؟
- ۱۴۴ (۸) آیا گذاشتن تربت همراه میت در قبر جایز است؟
- ۱۴۵ (۹) آیا از تربت می توان تسبیح درست کرد؟
- ۱۴۵ (۱۰) آیا بر مهر تربت سجده جایز است؟
- ۱۴۵ (۱۱) آیا سجده بر قبور جایز است؟
- ۱۴۶ (۱۲) آیا گرداندن تسبیح در حال خواندن نماز جایز است؟
- ۱۴۶ (۱۳) آیا گرداندن تسبیح با دست چپ در وقت ذکر جایز است؟

- ۱۴) پیرامون فروش وقف از امام (ع) ۱۴۶
- ۱۵) شخصی در حال بینایی شهادتی نوشته، اکنون که بینایی خود را از دست داده... ۱۴۷
- ۱۶) آیا شهادت برای وکیل اقامه شده؟ ۱۴۷
- ۱۷) آیا در دو رکعت آخر نماز قرائت سوره حمد افضل است یا تسبیحات؟ . ۱۴۸
- ۱۸) پیرامون استخاره..... ۱۴۹
- ۱۹) درباره وقت فضیلت نماز جعفر طیار ۱۴۹
- ۲۰) آیا صدقه دادن به برادر دینی نیازمند افضل است یا خویشاوندان نیازمند؟ ۱۴۹
- ۲۱) پیرامون مهریه زن ۵۰۰
- ۲۲) آیا نماز خواندن در لباسی که با مو و کرک خرگوش مخلوط می‌باشد جایز است؟ ۱۵۰
- ۲۳) آیا نماز با لباسی که از ابریشم بافته می‌شود جایز است؟ ۱۵۱
- ۲۴) آیا نماز جعفر طیار در مسافرت جایز است؟ ۱۵۱
- ۲۵) اگر کسی در تسبیحات حضرت زهرا (س) اشتباهاً بیش از سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگوید، تکلیف او چیست؟ ۱۵۱

فصل اول

حکایات

۱- فایده امام غایب علیه السلام چیست؟

آقا میرزا هادی واعظ خراسانی از عالم بزرگوار جناب حاج آقا محسن سلطان آبادی رحمته الله نقل فرمودند که:

یک سال از طریق «شام» (سوریه فعلی) با شتر به حج بیت الله الحرام مشرف شدم. در یکی از منازل قافله چند روزی معطل شد. در این مدت دیگر سینه‌ام تنگ شد و حوصله‌ام سر رفت. از اهل آنجا سؤال کردم که در این آبادی عالمی هست که با او مأنوس شوم؟ گفتند: از علمای «جعفریه» (شیعه) کسی نیست، ولی عالمی از علمای اهل سنت هست و اسم او را ذکر کردند.

گفتم: باکی نیست، با او مأنوس می‌شوم و مذاکره علمی می‌نمایم. لذا نزد او رفتم، وقتی وارد شدم دیدم مشغول تدریس است، او هم تا مرا دید نهایت اکرام و احترام را معمول داشت و در صدر مجلس جایم داد و به شاگردانش گفت: امروز به احترام این سید درس را ترک می‌کنیم. وقتی شاگردان رفتند سؤال کردم: آیا این اکرام و تعظیم مخصوص من بود یا هر کس بر شما وارد شود اینگونه او را محترم می‌شمارید؟ گفت: نه مخصوص تو نیست، بلکه هر کس که مثل تو فاطمی (سید) باشد او را اینطور احترام می‌کنم.

از مذهبش سؤال کردم گفت: من جعفری مذهب هستم.

گفتم: پس چگونه برای این‌ها تدریس می‌نمایی؟

گفت: من از اهل این قریه هستم و تقیّه می‌نمایم.

از سبب تشیّعش سؤال کردم گفت: من همیشه در دو مطلب تفکر

می‌کردم، یکی این که شیعه می‌گویند، «علویّین بر حق می‌میرند» در

حالی که می‌دیدم بسیاری از آن‌ها از اشرارند و به آن حال می‌میرند. و

مسأله دوم این که آن‌ها قائل به امام غائبی هستند که کسی او را

نمی‌بیند، پس فائده همچون امامی چیست؟ خلاصه در همین حالت

بودم تا به حج مشرف شدم.

در آن زمان حاکم مکه - شریف حسین^(۱) - مریض بود. به نزد او

رفتم، اهل او تنه‌ایش گذاشته بودند چون مرضش مسری بود و همه از

او اجتناب می‌کردند. اتفاقاً وقتی رسیدم که در حال نزع (جان دادن)

بود، ناگاه سیّدی نورانی وارد شد و به او شهادتین و نام‌های ائمه علیهم‌السلام

را تلقین کرد و شریف حسین همان وقت وفات کرد. در این جا آن سیّد

روبه من نمود و فرمود:

«عاقبت اولاد فاطمه علیها‌السلام این طور می‌شود و به این شکل امام

غائب فائده دارد». و از دیدگانم غائب گردید.

۱- حاکمان مکه در زمان‌های گذشته که همگی از سادات و ذراری حضرت فاطمه زهرا (س) بوده‌اند.

بعد از مشاهده این جریان از آن محل بیرون آمدم ولی هیچ کسی را از وفات شریف آگاه نکردم که مبادا یک وقت مرا به قتل او متهم کنند، اما همین که به منزل رسیدم سرو صدا و شیون خانواده و بستگانش به عزا بلند شد.

این جا بود که من صحّت نسب شریف را فهمیدم و حال اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقت مردن و فائده وجود امام غائب را دانستم (۱).



۲- فلسفه ظهور امام زمان علیه السلام برای بعضی اشخاص

«عیسی بن مهدی جوهری» می‌گوید:

سال ۲۶۸، به قصد انجام حجّ از شهر و دیار خود خارج شدم و ضمناً قصد تشرّف به مدینه منوره را داشتم، زیرا اثری از حضرت ولی عصر علیه السلام به دست آمده بود.

در بین راه مریض شدم و وقتی از «فَیْد»^(۱) خارج شدم، میل زیادی به خوردن ماهی و خرما پیدا کردم. تا این که به مدینه رسیدم و برادران خود (شیعیان) را ملاقات کردم. ایشان مرا به ظهور آن حضرت در «صاریا» بشارت دادند. به صاریا رفتم. وقتی به آن جا رسیدم کاخی را مشاهده کردم و دیدم تعدادی بز ماده داخل قصر می‌گشتند. در آن جا توقف کردم و منتظر فرج بودم تا این که نماز مغرب و عشاء را خواندم و مشغول دعا و تضرّع و التماس برای زیارت حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) بودم. ناگاه دیدم «بَدْر» خادم حضرت ولی عصر علیه السلام صدا می‌زند. «ای عیسی بن مهدی جوهری! داخل شو».

تا پایان صدا را شنیدم، تکبیر و تهلیل گویان با حمد و ثنای الهی به طرف قصر به راه افتادم. وقتی به حیاط قصر وارد شدم دیدم سفره‌ای را پهن کرده‌اند. خادم مرا بر آن سفره دعوت کرد و گفت: مولایم

۱- منزلی در نیمه راه کوفه و مکه.

فرموده‌اند، «آنچه در حال مرض میل کرده بودی از این سفره بخور!»
این مطلب را که شنیدم با خودم گفتم: این دلیل و برهان که مرا از چیزی که قبلاً در دلم گذشته، خبر بدهند، مرا کافی است و یقین می‌کنم که آن بزرگوار، امام زمان من هستند. بعد از آن با خود گفتم:
چطور بخورم و حال آنکه مولایم را هنوز ندیده‌ام؟

ناگاه شنیدم که مولایم فرمودند: «ای عیسی! از غذا بخور که مرا خواهی دید».

وقتی به سفره نگاه کردم، دیدم در آن ماهی تازه پخته گذاشته‌اند و آن ماهی هنوز از جوش نیفتاده و خرمایی در یک طرف آن گذاشته‌اند. آن خرما شبیه به خرماهای خودمان بود. کنار خرما، شیر بود با خودم فکر کردم من که مریض هستم چطور می‌توانم از این ماهی و خرما و شیر بخورم؟

ناگاه مولایم صدا زدند: «آیا در آنچه گفته‌ایم شک می‌کنی؟ مگر تو بهتر از ما منافع و مضرات را می‌شناسی؟»

وقتی این جمله حضرت را شنیدم، گریه و استغفار نمودم و از تمام آنچه که در سفره بود، خوردم. عجیب این که از هر چیزی برمی‌داشتم کم نمی‌شد. آن غذا را از تمام آنچه در دنیا خورده بودم لذیذتر می‌دیدم. آن قدر خوردم که خجالت کشیدم، اما مولایم صدا زدند: «ای عیسی! حیا نکن و بخور، چون این غذا از غذاهای بهشت است و دست مخلوقات به آن نرسیده است».

من هم خوردم و هر قدر می‌خوردم سیر نمی‌شدم. عرض کردم:
مولای من، دیگر مرا بس است.

فرمودند: «به نزد من بیا»

با خودم گفتم: با دست نشسته چطور به حضور ایشان مشرف
شوم؟ فرمودند: «ای عیسی! می‌خواهی دست خود را از چه چیزی
بشویی؟ این غذا که آلودگی ندارد!» دست خود را بوییدم دیدم از
مشک و کافور خوشبوتر است.

به نزد آن بزرگوار رفتم دیدم نوری ظاهر شد که چشمم خیره گردید
و چنان هیبت حضرت مرا گرفت که تصور کردم هوش از سرم رفته
است. آن بزرگوار ملاحظت کردند و فرمودند: «ای عیسی! گاهی برای
شما امکان پیدا می‌شود که مرا زیارت نمایید، این به خاطر آن است
که تکذیب کنندگانی می‌گویند: «امام شما کجاست؟ و در چه زمانی
وجود دارد؟ و چه وقت متولد شده؟ چه کسی او را دیده و یا چه
چیزی از طرف او به شما رسیده؟ او چه چیزهایی را به شما خبر داده
و چه معجزه‌ای برایتان آورده؟» به خاطر این که آنها این سخنان را
می‌گویند، ما گاهی اوقات خودمان را برای بعضی از شماها ظاهر
می‌کنیم تا از این سخنان شکی به قلب شما راه پیدا نکند، و الا حکم و
تقدیر خدا بر آن است که تا زمان ظهور کسی ما را نبیند.

بعد از آن فرمودند: «والله! مردم، امیرالمؤمنین علیه السلام را ترک نمودند

و با او جنگ کردند، و آن قدر به حضرت نیرنگ زدند تا او را کشتند. با پدران من نیز چنین کردند و ایشان را تصدیق نکردند و آنان را ساحر و کاهن دانستند و مرتبط با اجنه گفتند، پس این امور درباره من تازگی ندارد».

سپس فرمودند: «ای عیسی! دوستان ما را به آنچه دیدی خبر بده، و مبادا دشمنانمان را از این امور آگاه کنی».

عرض کردم: مولا جان، دعا کنید خدا مرا بر دین خود ثابت بدارد. فرمودند: اگر خدا تو را ثابت نمی داشت، مرا نمی دیدی. برو! چون با این دلیل و برهانی که آن را ملاحظه کردی به رشد و هدایت رسیده‌ای».

بعد از فرمایش حضرت در حالی که خدا را به خاطر این نعمت شکر می کردم، خارج شدم^(۱).

۱- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۶۰، حکایت ۲۲.

۳- آیا ملاقات با امام عصر علیه السلام امکان دارد یا خیر؟

آقا سید محمد صاحب کتاب «مفاتیح الاصول و مناهل الفقه» از خطّ علامه حلّی که در حواشی بعضی کتاب‌هایش آورده نقل می‌کند و می‌گوید: علامه حلّی در شبی از شب‌های جمعه تنها به زیارت قبر مولایش ابی عبدالله الحسین علیه السلام می‌رفت. ایشان بر حیوانی سوار بود و تازیانه‌ای برای راندن آن در دست داشت. اتفاقاً در اثنای راه شخص پیاده‌ای در لباس اعراب به او برخورد کرد و با ایشان همراه شد.

در بین راه شخص عرب مسأله‌ای را مطرح کرد، علامه حلّی رحمته الله متوجه شد که این مرد عرب، انسانی است عالم و با اطلاع بلکه کم مانند و بی نظیر، لذا بعضی از مشکلات خود را از ایشان سؤال کرد تا ببیند چه جوابی برای آنها دارد، با کمال تعجب دید آن مرد حلال مشکلات و معضلات و کلید معماهاست. باز مسائلی را که بر خود مشکل دیده بود سؤال نمود و از شخص عرب جواب گرفت و خلاصه متوجه شد که این شخص علامه دهر است. چون ایشان تا به آن وقت کسی را مثل خودش ندیده بود و خودش هم که در آن مسائل متحیر بود.

بالاخره در اثناء سؤال‌ها مسأله‌ای مطرح شد که آن شخص در آن مسأله به خلاف نظر علامه حلّی فتوا داد. ایشان قبول نکرد و گفت:

این فتوا بر خلاف اصل و قاعده است و دلیل و روایتی که مدرک آن باشد نداریم.

آن جناب فرمود: «دلیل این حکم که من گفتم حدیثی است که شیخ طوسی در کتاب [تهذیب] نوشته است».

علامه گفت: چنین حدیثی در تهذیب نیست و به یاد ندارم دیده باشم که شیخ طوسی یا غیر او نقل کرده باشند.

آن مرد فرمود: «آن نسخه از کتاب تهذیب را که تو داری از ابتدایش فلان مقدار ورق بشمار، در فلان صفحه و فلان سطر حدیث را پیدا می کنی».

علامه با خود گفت: شاید این شخص که در رکاب من می آید مولای عزیزم حضرت بقیة الله روحی فداه باشد، لذا برای این که واقعیت امر برایش معلوم شود پرسید: آیا ملاقات با حضرت صاحب الزمان علیه السلام امکان دارد یا نه؟

در همین حال تازیانه از دست او افتاد و آن شخص خم شد و آن را برداشت و با دست با کفایت خود در دست علامه گذاشت و در جواب سؤال او فرمود: «چطور نمی توان دید و حال آن که الآن دست او در دست تو می باشد؟»

همین که علامه این کلام را شنید بی اختیار خود را از روی حیوانی که بر آن سوا بود بر پاهای آن امام مهربان انداخت تا پای مبارکشان را ببوسد، و از کثرت شوق بیهوش گردید.

وقتی به هوش آمد کسی را ندید و افسرده و ملول گشت. بعد از این واقعه وقتی به خانه خود مراجعت کرد کتاب تهذیب خود را ملاحظه کرد و حدیث را در همان جایی که آن بزرگوار فرموده بود مشاهده کرد و در حاشیه کتاب تهذیب خود نوشت: این حدیثی است که مولایم صاحب الامر علیه السلام مرا به آن خبر دادند و حضرتش به من فرمودند، «در فلان ورق و فلان صفحه و فلان سطر می باشد».

آقا سید محمد، صاحب مفاتیح الاصول فرمود: من آن کتاب را دیدم و در حاشیه آن به خط علامه مضمون این جریان را مشاهده کردم^(۱).



۱- شیفتگان حضرت مهدی (ع)، ج ۳، ص ۳۷.

۴- چگونگی ظهور حضرت با وجود کمی یاران آن امام علیه السلام

محدّث جلیل مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب «اثبات الهدایة بالنصوص و المعجزات» فرموده است:

من در آن اوقاتی که در مشهد مقدّس مجاور حضرت رضا علیه السلام بودم روزی در خواب دیدم که مردم می گویند حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) وارد مشهد شده اند. نشانی منزل ایشان را گرفتم و به آن جا رفتم. حضرت در طرف غرب مشهد در باغی که داخل عمارتی بود منزل کرده بودند. شرفیاب حضورشان شدم. دیدم در مکانی نشسته اند که وسط آن حوضی است و در آن مجلس حدود بیست نفر دیگر نشسته اند.

من هم نشستم و مشغول گفتگو و صحبت شدم. چیزی نگذشت که طعام حاضر کردند. دیدم غذا بسیار کم است و نمی تواند برای آن جماعت کافی باشد. ولی خیلی لذیذ و خوب بود. همه از آن خوردیم و اصلاً از طعام چیزی کم نشد. بعد از صرف غذا من به دقت ملاحظه کردم و دیدم اصحاب آن بزرگوار بیشتر از چهل نفر نیستند.

با خود گفتم: آقای ما ظهور فرموده اند اما با این لشکر کم؛ آیا سلاطین روی زمین ایشان را اطاعت می کنند؟ اگر اطاعت نکردند و بنا بر جنگ و درگیری شد چگونه با این لشکر انگشت شمار بر آنها

غلبه می‌نمایند؟ تا این خیال به ذهنم خطور کرد ناگاه حضرت نگاهی به من انداختند و تبسم کردند و فرمودند: «از این که انصار و یاران من کم هستند بر شیعیانم نترس؛ زیرا مردانی با من هست که اگر به آنها دستور دهم تمام دشمنان چه سلاطین و چه غیر آنان را حاضر می‌نمایند و گردن‌هایشان را می‌زنند».

و بعد این آیه را تلاوت فرمودند: «و ما يعلم جنود ربك الا هو»^(۱). من از شنیدن این بشارت بسیار خوشحال شدم. در این وقت حضرت برخاستند و برای خواب به حجره‌ای تشریف بردند و مردم متفرق شدند و از آن باغ و عمارت بیرون آمدند. من هم خواستم بیرون بروم. اما همین که به در باغ رسیدم دلم به بیرون رفتن راضی نشد و همان جا نشستم و با خود می‌گفتم: ای کاش آن بزرگوار مرا به خدمتی امر می‌کردند و برای تیمن و تبرک خلعت و پولی عنایت می‌فرمودند.

تا این خیال در خاطر من خطور کرد ناگاه غلامی از طرف آن بزرگوار آمد و خلعت سفیدی از جنس کتان و پنبه با مقداری پول آورد و گفت: مولایت می‌فرماید: «این خلعت و پول چیزی است که می‌خواستی و به زودی از طرف ما مأمور انجام خدمتی می‌گردد». ایندر هنگام از خواب بیدار شدم^(۲).

۱- هیچ کس لشکریان پروردگارت را جز خودش نمی‌شناسد (سوره مدثر، آیه ۳۱).

۲- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۳۹۸، حکایت ۲۱۸.

۵- آیا وقت ظهور حضرت نزدیک است؟

جناب آقای زاهدی نقل نموده‌اند: حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد باقر ملبوبی صاحب کتاب «الوقایع و الحوادث» خوابی را که خود از مرحوم آیت الله سید محمد هاشمی گلپایگانی شنیده‌اند طبق درخواست نویسنده چنین مرقوم فرموده‌اند:

حجة الاسلام مرحوم سید محمد گلپایگانی فرزند آیت الله سید جمال گلپایگانی رحمته الله فرمود: پس از فوت مرحوم پدرم، شبی در خواب دیدم حضورشان مشرف شدم و ایشان در اطاق مفروش به زیلو و فاقد اثاث نشسته‌اند. گفتم: پدر! اگر خبری نیست ما هم به دنبال کارمان برویم؟ وضع طلبگی در گذشته و حال، همین است که به چشم می‌خورد.

فرمود: پسر، حرف مزنی! هم اکنون ولی امر (روحی فدا) تشریف می‌آورند. آن گاه پدرم از جا برخاست. متوجه شدم محبوب کل عالم، حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف آوردند.

پس از عرض سلام و جواب حضرت، قبل از این که من حرفی بزنم، حضرت فرمودند: سید محمد! مقام پدرت این حجره محقر نیست، بلکه مقامش آن جاست. به محل مورد اشاره دست حضرت

نگاه کردم، قصری با شکوه و ساختمانی با عظمت - که یدرک و لایوصف است - دیدم خوشحال گردیدم.

عرض کردم: یا بن رسول الله! آیا وقت ظهور مبارک رسیده است تا دیدگان همه به جمال و حضورت روشن شود؟

فرمود: «لم تبق من العلامات الا المحتومات و ربما اوقعت فی مدّة قليلة، فعليكم بدعاء الفرج؛ یعنی از علائم ظهور فقط علامات حتمی مانده است و شاید آن‌ها نیز در مدتی کوتاه به وقوع بپیوندند، پس بر شما باد که برای فرج دعا کنید»^(۱).



ع-سؤال مرحوم قندهاری درباره ملازمین امام زمان علیه السلام

جناب مستطاب مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن مولوی قندهاری رحمته الله که از علمای اهل معنا بودند، داستان تشرّف خود را به خدمت حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) چنین نقل فرموده‌اند:

سالی که به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشرف شده بودم، و می‌خواستم وارد رواق شوم که دیدم قرآنی روی زمین سر راهم افتاده و آقای بزرگواری که آثار جلالت و عظمت از چهره مبارکشان نمایان بود، کنار رواق نشسته‌اند و به من نگاه می‌کنند.

به من فرمودند: هوشیار باش و قرآن را احترام کن!

من خم شدم و قرآن را برداشتم و بوسیدم و در قفسه قرآن‌ها گذاشتم. ولی بی اختیار برگشتم و کنار آن آقای بزرگوار نشستم. ناگهان این سؤال به ذهنم آمد، عرض کردم: به ما خبر رسیده است که هنگامی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفته بودند به خداوند عرض کردند: فرزندم «مهدی امت» عمرش دراز است و غریب خواهد بود، خداوندا! برای او مونسی قرار ده!

بعد از این مناجات و درخواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، خداوند

سی نفر ملازم را در هر زمانی در خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام قرار داد، آیا این مطلب صحیح است؟ فرمودند: بله صحیح است.

باز بی اختیار از جای خود بلند شدم و رفتم بعد از زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام هنگامی که از حرم مطهر خارج می‌شدم به مرحوم کزّار حسین هندی برخورد کردم که یکی از اولیاء خدا بود، تا چشمشان به من افتاد فرمودند: مبارک باشد! مبارک باشد!

عرض کردم: برای چه چیزی به من تبریک می‌گویید؟!

فرمود: برای ملاقاتی که با امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) داشتی! (۱)



۷- اخلاص در عمل، راه نزدیک شدن به امام زمان علیه السلام

آیت الله سید محمد باقر ابطحی اصفهانی فرمودند: «شبی در عالم رؤیا دیدم فضای مابین قم و مسجد جمکران گویا تمام چمنزار و دارای درخت‌های سبز است و مهتاب بر آن می تابید و نهرهای آب در آن جا جریان داشت درختی را دیدم که دارای شاخه‌های بسیار جذّاب و سرسبز بود صدای روح بخشی از میان آن به گوش می رسید که به ذهنم خطور کرد، صدای حضرت داود علیه السلام است!

در وسط آن درخت، جایگاهی بود که در آن جا آقای نشسته بودند و به نظرم آمد که این آقا حضرت (بقیة الله الاعظم) امام زمان علیه السلام هستند. صحبتی را به میان آوردم که از ذکر آن معذورم. زیرا اشاره به عهد و پیمانی بود و سپس عرض کردم: «چه کنم که به شما قرب پیدا کنم؟» به زبان فارسی فرمود: «عملت را عمل امام زمان قرار بده!». من این معنا را از این سخن فهمیدم که آن چه را فکر می کنی اگر امام زمان بود، عمل می کرد، تو هم همان را عمل کن.

به عربی به حضرت عرض کردم: «وهو الامل» یعنی این آرزوی

من است. سپس گفتم: «چه کنم که در این امر موفق باشم؟»

به عربی جواب فرمود: «الخلاص فی العمل».

از خواب بیدار شدم، قلم و دفتر حاضر کردم و آن دو جمله سؤال و جواب را نوشتم. فردا درباره این دو جمله سؤال و جواب فکر کردم به نظرم آمد: در جمله اول، حقیقت تشیع که پیروی از امام به حق باشد نهفته است و در جمله دوم راه موفقیت که همان توحید ذاتی و عملی باشد وجود دارد. این دو جمله توصیه حضرت بود که برای من و همگان عبرت است^(۱).



۱- شیفتگان حضرت مهدی (ع)، ج ۱، ص ۲۶۱.

۸- نزدیک‌ترین راه رسیدن به خدا کدام است؟

ابواسحاق اسفراینی می‌گوید:

یک وقت درباره فوائد سوره مبارکه «کوثر» و «توحید» و «آل عمران» این مطلب را جایی خواندم که «اگر کسی روزهای جمعه بر خواندن این سه سوره مداومت کند از دنیا نمی‌رود مگر این که قائم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را زیارت کند».

من به انجام این کار موفق نشدم. ولی یکی از دوستانم آن را انجام داد و بر آن مداومت کرد و خدمت آن بزرگوار رسید و تفصیل واقعه از این قرار است که او می‌گوید:

من داشتم به سمت «بلوچستان» می‌رفتم، در بین راه جوانی را دیدم که سوار شتر بود و لباسی به شکل لباس اهل بلوچستان به تن دارد. سلام کردم. جواب سلامم را داد. بعد پرسید: منظور تو از خواندن این سوره‌ها چیست؟

گفتم: زیارت حجت زمان.

گفت: «اگر او را دیدی از او چه می‌خواهی؟»

گفتم: چند سؤال دارم که باید از ایشان بپرسم.

گفت: «سوالات خود را بپرس».

با خودم گفتم: چه اشکالی دارد، سوالاتم را به این شخص

می‌گویم. بالاخره راه است و باید طی شود و در بین راه هم که باید صحبتی بکنیم. لذا چند سؤالی را که در نظر داشتم شروع به گفتن کردم. از جمله مسائل این بود که نزدیک‌ترین راه رسیدن به خدا کدام است؟

در جواب فرمود: «اگر کیمیاگری به دروغ به تو بگوید من می‌توانم کیمیا بسازم، در عین این که دروغ می‌گوید به قول او اعتماد می‌کنی و مال خودت را خرج می‌کنی و زحمت بسیار می‌کشی تا کیمیا را به تو تعلیم دهد؛ حال آن چه را که من می‌گویم قول پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه راشدین عليهم السلام است و حکمای ظاهری مثل شیخ‌الرئیس بوعلی سینا در کتاب «اشارات» هم آن را تصدیق نموده‌اند، پس چه اشکالی دارد عمر خود را صرف کنی و چهل شبانه روز سوره مبارکه «کوثر» و «توحید» و «آل عمران» را بخوانی آن هم نه به قصد امتحان بلکه به قصد عبادت، تا آن چه را که به دنبالش هستی به آن برسی؟ ولی الآن شخص سؤال‌کننده که جواب را می‌شنود نمی‌داند چه کسی دارد جوابش را می‌دهد و نمی‌داند که او حجت زمان است. (۱)

۱- برکات حضرت ولی عصر (ع)، ص ۳۰۳، حکایت ۱۵۶.

۹- مهم‌ترین آیه قرآنی پیرامون موعظه کدام آیه است؟

محدث جلیل «شیخ یوسف بحرانی (رحمۃ اللہ علیہ)» در حالات «شیخ

ابراهیم قطیفی» (معاصر محقق ثانی قدس سره) نقل فرموده است:

حضرت بقیة اللہ (ارواحنا فداه) به منزل شیخ ابراهیم در صورت مردی

که او را می‌شناخت وارد شدند و از او سؤال کردند: «کدام آیه از آیات

قرآنی درباره موعظه از همه مهم‌تر است؟»

شیخ عرض کرد: آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ

يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^(۱).

فرمودند: «راست گفתי ای شیخ». آن گاه از نزد او خارج شدند.

شیخ از اهل بیت خود پرسید: فلانی رفت یا هنوز نرفته است؟ گفتند:

ما کسی را ندیدیم که داخل شده باشد و کسی را هم ندیده‌ایم

خارج شود^(۲).

۱- کسانی که آیات ما را تحریف می‌کنند کارهایشان بر ما پوشیده نیست، آیا کسی که در آتش انداخته می‌شود بهتر است یا کسی که با امنیت کامل در قیامت به صحرای محشر می‌آید؟ هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید، او به آن چه شما انجام می‌دهید بیناست (سوره فصلت، آیه ۴۰). ۲- عنایات حضرت مهدی موعود، ص ۵۷.

۱۰- عمل به ادله ظاهری

صاحب کتاب «مفتاح الکرامه» - سید جواد عاملی رحمته الله - فرمود:
 شبی استادم سید بحر العلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت و من نیز
 به دنبال او رفتم تا وارد مسجد کوفه شدیم.
 دیدم آن جناب به مقام^(۱) حضرت صاحب الامر علیه السلام رفتند و با
 امام زمان ارواحنا فداه مشغول گفتگو شدند. از جمله از آن حضرت
 سؤالی پرسیدند.

ایشان فرمودند: در احکام شرعی وظیفه شما عمل به ادله ظاهری
 است و آنچه از این ادله به دست می‌آورد. همان را باید عمل کنید^(۲).

۱- مکان‌هایی که به خاطر دیده شدن معجزه یا کرامت و غیره مورد توجه واقع شده و کم‌کم زیارتگاه گردیده‌اند.

۲- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ترجمه العبقری الحسان، حکایت ۶، ص ۳۸.

۱۱- نفرین شدگان حضرت چه کسانی هستند؟

«زهری» می گوید:

من تلاش فراوانی برای زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام داشتم اما به این خواسته نرسیدم. تا آنکه به محضر حضرت «محمد بن عثمان عمروی رضی الله عنه»^(۱) رفتم و مدتی ایشان را خدمت نمودم. روزی التماس کردم که مرا به محضر امام زمان علیه السلام برساند. قبول نکرد ولی چون زیاد تضرع کردم فرمود: فردا، اول روز بیا.

روز بعد، اول وقت به نزد او رفتم. دیدم شخصی آمد و جوانی خوشرو و خوشبو در لباس تجار همراه او بود و جنسی با خود داشت. «عمروی» به آن جوان اشاره کرد و به من فهماند این است آن کسی که می خواهی. من به محضر آن حضرت رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب شنیدم. بعد حضرت، به در خانه ای که خیلی مورد توجه نبود رسیدند و خواستند داخل منزل شوند، عمروی گفت: اگر سؤالی

۱- نائب دوم حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) در غیبت صغری ایشان از سال ۲۶۷ هـ ق بعد از پدرشان حضرت «عثمان بن سعید عمروی (ره)» که نائب اول بوده اند، به مقام نیابت خاصه منصوب شدند و در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ هجری، آخر جمادی الاولی وفات یافتند.

داری بپرس، که دیگر او را نخواهی دید. رفتم که سؤالی بپرسم، اما حضرت گوش ندادند و داخل خانه شدند و فرمودند:

ملعون است، ملعون است، کسی که نماز مغرب را تا وقتی که ستاره در آسمان زیاد شود به تأخیر بیندازد، ملعون است، ملعون است، کسی که نماز صبح را تا وقتی که ستاره‌ها غائب شوند، به تأخیر بیندازد^(۱).



۱- برکات حضرت ولی عصر (عج)، حکایت ۱۴، ص ۴۶.

۱۲- جواب حضرت دربارهٔ درمان بیماری:

سید فضل الله راوندی، از یکی از صالحین نقل کرده است که می‌گفت: یک وقتی برخاستن برای نماز بر من سخت شد. این موضوع مرا محزون کرده بود. در خواب حضرت صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کردم. ایشان فرمودند: «بر تو باد به آب کاسنی؛ به راستی که خداوند برخاستن را بر تو آسان می‌کند».

آن شخص گفت: بعد از آن من آب کاسنی زیاد خوردم و برخاستن برای نماز بر من آسان شد^(۱).

۱- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۴۰۶، حکایت ۲۲۲.

۱۳- معرفی کتاب ارزشمند «صحیفه سجّادیّه»

مرحوم ملاً محمد تقی مجلسی رحمته الله می فرماید:

در اوائل بلوغ در پی کسب رضایت الهی بودم و همیشه به یاد او ناآرام بودم تا این که بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که در «مسجد جامع قدیم اصفهان» تشریف دارند. به آن حضرت سلام کردم و خواستم پای مبارکشان را ببوشم. اما نگذاشتند و رفتند. دست مبارکشان را بوسیدم و مشکلاتی که داشتم از ایشان پرسیدم. یکی از آن‌ها این بود که من در نماز وسوسه داشتم و همیشه با خود می‌گفتم: این‌ها آن نمازی که از من خواسته‌اند نیست، لذا دائماً مشغول قضا کردن آن‌ها بودم و به همین دلیل «نماز شب» برایم میسر نمی‌شد. در این باره حکم را از استاد خود شیخ بهائی رحمته الله پرسیدم. ایشان فرمود: یک نماز ظهر و عصر و مغرب را به قصد نماز شب به جا آور. من هم همین کار را می‌کردم.

در این جا از حضرت حجّت علیه السلام این موضوع را پرسیدم. فرمودند: «نماز شب بخوان و کار قبلی را ترک کن».

مسائل دیگری هم پرسیدم که یادم نیست. آن گاه عرض کردم: مولا جان! برای من امکان ندارد که همیشه به حضورتان مشرف شوم، تقاضا دارم کتابی که همیشه به آن عمل کنم عطا بفرمایید.

فرمودند: «کتابی به تو عطا کردم و آن را به «مولا محمد تاج» داده‌ام؛ برو و آن را از او بگیر».

من در همان عالم مکاشفه آن شخص را می‌شناختم.

از در مسجد خارج شدم و به سمت «دار بطیخ» (محلّه‌ای در اصفهان) رفتم وقتی به آن جا رسیدم مولا محمد تاج مرا دید و گفت:
حضرت صاحب الامر علیه السلام تو را فرستاده‌اند؟

گفتم: آری

او از بغل خود کتاب کهنه‌ای بیرون آورد، آن را باز کردم و بوسیدم و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم و متوجه حضرت ولی عصر علیه السلام شدم. در همین وقت به حال طبیعی برگشتم و دیدم کتاب در دست من نیست. به خاطر از دست دادن کتاب تا طلوع فجر مشغول تضرع و گریه و ناله بودم. بعد از نماز و تعقیب به دلم افتاده بود که مولا محمد تاج همان شیخ بهایی است و این که حضرت او را «تاج» نامیدند به خاطر معروفیت او در میان علماست، پس به سراغ ایشان رفتم. وقتی به محلّ تدریس او رسیدم، دیدم مشغول تصحیح و مقابله «صحیفه کامله» (سجادیّه) است.

ساعتی نشستیم تا از کار مقابله فارغ شد. ظاهراً مشغول بحث و صحبت راجع به سند صحیفه سجادیّه بودند؛ اما من متوجه این مطلب نبودم و گریه می‌کردم. نزد شیخ رفتم و خواب خود را به او

گفتم و به خاطر از دست دادن کتاب گریه می‌کردم.

شیخ فرمود: به تو بشارت می‌دهم، زیرا به علوم الهی و معارف یقینی خواهی رسید. گرچه شیخ این مطلب را فرمود اما قلب من آرام نشد.

با حالت گریه و تفکر خارج شدم، به دلم افتاد به آن سمتی که در خواب دیده بودم بروم. بله آن جا رفتم، وقتی به محله دار بَطَّیخ که آن را در خواب دیده بودم رسیدم، مرد صالحی را که اسمش «آقا حسن تاج» بود دیدم، همین که او را دیدم سلام کردم.

گفت: فلانی، کتاب‌هایی وقفی نزد من هست، هر کدام از طلاب که آن‌ها را می‌گیرد به شرائط وقف عمل نمی‌کند؛ ولی تو عمل می‌کنی. بیا و به این کتاب‌ها نگاهی بینداز و هر کدام را احتیاج داری بردار. با او به کتابخانه‌اش رفتم و اولین کتابی که ایشان به من داد کتابی بود که در خواب دیده بودم؛ یعنی کتاب صحیفه سجّادیه.

شروع به گریه و ناله کردم و گفتم: همین برای من کافی است و نمی‌دانم خواب را برای او گفتم یا نه. بعد از آن به نزد شیخ بهایی آمدم و نسخه خودم را با نسخه ایشان تطبیق و مقابله کردم.

نسخه جناب شیخ مربوط به جد پدر او بود که ایشان از نسخه «شهید اول» و او هم از نسخه «عمید الرؤسا» و «ابن سکون» برداشته بود. این دو بزرگوار صحیفه خود را با نسخه «ابن ادریس» بدون واسطه یا با یک واسطه اخذ کرده بودند و نسخه‌ای که حضرت

صاحب الامر علیه السلام به من عطا فرمودند از خطّ شهید اوّل نوشته شده بود و حتّی در مطالب حاشیه کاملاً با هم موافقت داشتند.

بعد از مقابله و تطبیق نسخه خودم، مردم نزد من آمدند و شروع به مقابله نمودند و به برکت حضرت حجّت علیه السلام صحیفه کامله سجّادیه در شهرها مخصوصاً اصفهان مثل آفتاب ظاهر شد و در هر خانه‌ای از آن استفاده می‌شود و خیلی از مردم ساحل، و اهل دعا و حتّی بسیاری از ایشان «مُستجاب الدعوة»^(۱) شدند. و این‌ها همه آثار و معجزاتی از حضرت صاحب الامر علیه السلام است و آن چه خدای متعال از برکات صحیفه سجّادیه به من عنایت فرمود نمی‌توانم به شمار آورم^(۲).

۱- کسی که هر دعایی می‌کند به اجابت می‌رسد.

۲- شیفتگان حضرت مهدی (ع)، ج ۲، ص ۱۹۳.

۱۴- تشرّف سید مهدی قزوینی رحمته الله و تعیین عید فطر

عالم کامل، آقا سید مهدی قزوینی (صاحب کتاب مواهب الأفهام

فی شرح شرایع الاسلام) فرمود:

سالی برای زیارت فطریّه (شب عید فطر) وارد کربلا شدم و در

شب سی‌ام که احتمال شب عید در آن می‌رفت. نزدیک غروب -

هنگامی که اگر بنا بود شب عید هم باشد، در آن وقت هلالی دیده

نمی‌شود - در حرم مطهر بالای سر مقدّس بودم. شخصی از من سؤال

کرد: آیا امشب شب زیارت است؟ و مقصودش آن بود که آیا امشب

شب عید است و ماه ناقص می‌باشد تا آن که اعمال زیارت شب عید

را به جا آورد یا آن که شب آخر ماه رمضان است؟

من در جواب گفتم: احتمال دارد امشب شب عید باشد ولی

معلوم نیست که عید ثابت شود. ناگاه دیدم شخص بزرگواری که به

هیئت بزرگان عرب بود، با مهابت و جلالت نزد من ایستاده است.

ایشان با دو نفر دیگر که در هیبت و جلالت از دیگران ممتاز بودند در

آن جا تشریف داشتند. آن شخص به زبان فصیح که از اهل این اعصار

و زمان‌ها بی‌سابقه است در جواب سؤال کننده فرمود: «نعم، هذه

الليلة ليلة الزيارة». یعنی، آری امشب شب عید و شب زیارت است. وقتی این سخن را از او شنیدم که بدون تزلزل و تردید، عید را اعلام فرمود، به او گفتم: عید بودن امشب را از کجا می‌گویید؟ آیا به گفته منجم و تقویم اعتماد کرده‌اید یا دلیل دیگری برای آن دارید؟ ولی اعتنای درستی به من نکرد مگر همین قدر که فرمود: «اقول لك هذه الليلة ليلة الزيارة». یعنی به تو می‌گویم: امشب شب زیارت است! این را گفتم و با آن دو نفر به سوی در حرم به راه افتادم.

وقتی از من جدا شدند گویا تازه به خود آمده باشم، با خود گفتم: این جلالت و مهابت معمولاً از کسی دیده نشده است و این طور مکالمه و خبر دادن‌ها از غیب و از غیر بزرگان دین و اهل اسرار انجام نمی‌شود! لذا با عجله هر چه تمام‌تر ایشان را دنبال کردم و بیرون آمدم. اما آن‌ها را ندیدم. از خدّامی که کنار در بودند پرسیدم: این سه نفر که فلان لباس و فلان شکل را داشتند و الآن بیرون آمدند کجا رفتند؟ گفتند: ما چنین اشخاصی را که می‌گویی ندیده‌ایم. با وجود آن که معمولاً نمی‌شود کسی از زوّار مخصوصاً اگر امتیازی بر دیگران داشته باشد داخل صحن یا ایوان یا رواق یا حرم شود و خدّام او را نبیند. بلکه غالباً آن‌ها می‌دانند که اهل کجا و چه کاره‌اند و از منازل هر

یک اطلاع دارند و حتی پیش از ورود اشراف و بزرگان به حرم، مطلع می‌شوند و می‌دانند که چه وقت و از کجا وارد می‌شوند. هر کس بر عادت خدّام اطلاع داشته باشد این‌ها را می‌داند. به علاوه زمان زیادی نگذشته بود که این‌ها رفته بودند!

بالاخره از در خارج شدم و از خدّامی که در رواق و بنی البابین بودند پرسیدم و همان جواب را شنیدم. از طرفی در اواخر آن شب و در روز بعد معلوم شد که همان شب، شب عید و زیارت بوده است. بنابراین از مشاهده این امور و تصدیق قلبی، یقین کردم که به غیر از آن بزرگوار یعنی حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کس دیگری نبوده است^(۱).

۱- عنایات حضرت مهدی (ع) به علما و طلاب، ص ۳۱.

۱۵- تصحیح

فتوای شیخ مفید رحمته الله توسط حضرت بقیة الله علیه السلام

در زمان شیخ مفید رحمته الله شخصی از روستایی به خدمت ایشان رسید و سؤال کرد: زنی حامله فوت کرده و بچه اش زنده است. آیا باید شکم زن را شکافت و طفل را بیرون آورد. یا این که به همان حالت او را دفن کنیم؟ شیخ فرمود: زن را با همان حمل دفن کنید. آن مرد برگشت. ولی متوجه شد که سواری از پشت سر می تازد و می آید. وقتی نزدیک او رسید، گفت: «ای مرد! شیخ فرمود: شکم زن را بشکافید و طفل را بیرون آورید. بعد او را دفن کنید». مرد روستایی همین کار را کرد.

پس از مدتی ماجرای آن سوار را برای شیخ نقل کردند: ایشان فرمود: من کسی را نفرستاده بودم! معلوم است که آن شخص، حضرت صاحب الزمان (ارواحنا له الفداء) بوده اند، حال که ما در احکام شرعی اشتباه می کنیم همان بهتر که دیگر فتوا ندهیم! لذا در خانه خود را بست و بیرون نیامد. اما از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام توقیعی برای شیخ صادر شد.

مضمون توقیع این بود که بر شما فتوا دادن است و بر ماست که نگذاریم شما در خطا واقع شوید. با صدور این توقیع، شیخ مفید بار دیگر به مسند فتوا نشست^(۱).

۱- ملاقات با امام عصر، ص ۲۸۳ (نقل از دارالسلام مرحوم عراقی).

۱۶- چه کسانی وارد بهشت می‌شوند؟

ابونعیم محمد بن احمد انصاری می‌گوید:

گروهی از «مَفْوُضَه»^(۱) و «مُقَصَّرَه»^(۲) کامل بن ابراهیم مدنی را برای پرسیدن بعضی از سوالات خدمت امام حسن عسگری علیه السلام فرستادند.

کامل می‌گوید: در بن راه با خود گفتم، خوب است از آن حضرت سؤال کنم آیا غیر از کسانی که با معرفتند و آنچه را که من شناخته‌ام می‌شناسند و شیعه دوازده امامی‌اند، کسی دیگری هم داخل بهشت می‌شود؟ وقتی خدمت حضرت رسیدم و برایشان داخل شدم دیدم لباس‌های نرم در تن دارند. با خود گفتم: ولی الله و حجت او جامع‌های نرم می‌پوشد و دیگران را از پوشیدن آنها منع می‌کند و امر به همدردی با برادران می‌نماید؟! تا این مطلب به ذهنم خطور کرد آن حضرت تبسم نمودند و آستین خود را بالا زدند، دیدم لباس پشمی سیاه ریزی به تن دارند. آن‌گاه فرمودند: «این را برای خدا پوشیده‌ام و آن را برای تو».

۱- کسانی که اعتقاد دارند خداوند همه کارهای خود را از قبیل خلق کردن و روزی دادن و غیره به ائمه اطهار(ع) واگذار نموده و خودش هیچ دخالتی در آنها نمی‌کند.
 ۲- کسانی که نسبت به ائمه اطهار(ع) کوتاهی می‌کنند، و تقریباً دسته‌ای مقابل «مفوضه» هستند.

سلام کردم و کنار دری که پرده‌ای بر آن زده بودند نشستم، ناگاه بادی وزید و آن پرده را برداشت، چشمم به کودکی به سن چهار سالگی افتاد که مانند ماه شب چهارده بود.

او فرمود: «ای کامل بن ابراهیم!»

تا این موضوع را دیدم اندامم به لرزه افتاد و ملهم شدم و عرض کردم: لبیک سرور من!

فرمود: «به نزد ولی خدا و حجت او و باب‌الله آمده‌ای تا سؤال کنی آیا غیر از کسانی که معرفتشان مثل توست و آنچه تو می‌گویی قائل هستند کسی داخل بهشت می‌شود؟»

گفتم: آری به خدا قسم!

فرمود: «اگر این طور باشد کسانی که داخل بهشت خواهند شد کم هستند. والله گروهی به نام «حقیّه» داخل بهشت می‌شوند!»

عرض کردم: سرور من این‌ها چه کسانی هستند؟

فرمود: «ایشان افرادی هستند که به واسطه محبت امام علی علیه السلام قسم به حق او می‌خورند در حالی که فضیلت و حق آن بزرگوار را نمی‌دانند چیست.»

سپس آن کودک ارواحن‌فداه ساکت گردید و بعد دوباره فرمود: «آمده‌ای از ولی خدا راجع به اعتقاد مفوضه بپرسی؟ ایشان درباره اعتقادی که راجع به ما دارند که خداوند همه کارهای خود را از خلق

کردن و روزی دادن و غیر ذلک به ما واگذار فرموده دروغ می‌گویند، بلکه قلوب ما ظرف مشیت خداست، هرگاه چیزی را بخواهد ما هم آن چیز را می‌خواهیم، زیرا او می‌فرماید: «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله»^(۱)

بعد از این کلام پرده به حالت اول خود برگشت و من هر قدر خواستم آن را بردارم و دوباره آن کودک را زیارت کنم نتوانستم. در این هنگام حضرت عسکری علیه السلام تبسم کردند و متوجه من شدند و فرمودند: «ای کامل دیگر چرا نشسته‌ای؟! به راستی حجت بعد از من تو را به حاجتی که داشتی خبر داد». من هم برخوایم و بیرون رفتم و بعد از این واقعه دیگر آن کودک را ندیدم^(۲).



۱- و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که خدا آن را بخواهد، سوره تکویر، آیه آخر.
۲- برکات حضرت ولی عصر عج، ص ۹۱، حکایت ۴۱.

۱۷- آیا اسلام آوردن اولی و دومی از روی میل آنان بوده یا از روی اکراه؟

سعد بن عبدالله خلف قمی می گوید:

من کسی بودم که کتاب های علمی پیچیده و مطالب دقیق آنها را مطالعه کرده بودم و به آنها آگاهی داشتم و تلاش می کردم مشکلات علوم را حل نمایم و در مذهب امامیه خیلی متعصب بودم و در خصوص اثبات فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و بیان نقائص و اشکالات و قبايح و عيوب پیشوایان اهل سنت و سست کردن مرام آنها جدیت می کردم و همیشه آنها را به خشم می آوردم.

تا این که روزی به یکی از ناصبیان که در عصر خود هم پایه ای در دشمنی و بحث و مناظره و پُرگویی و باطل خواهی نداشت گرفتار شدم او به من گفت: ای سعد، وای به حال تو و دوستانت! شما را فضیان، مهاجرین و انصار را توهین می کنید و ولایت و امانت آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انکار می نمایید با وجود این که یکی از آنها «صدیق» است که از همه صحابه در پذیرفتن اسلام بالاتر است، آیا ندیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را با خود به غار برد؟! این نبود مگر به این خاطر که حضرت می دانست او خلیفه اش می باشد و امر تأویل را به او واگذار خواهد نمود و زمام امور امامت را بعد از خود به دست

او خواهد داد و کاستی‌ها را به او برطرف خواهد فرمود و حدود را به دست او برپا خواهد کرد و اوست که لشکر اسلام را به راه خواهد انداخت و بلاد کفر را فتح خواهد کرد.

همانطور که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر نبوت خود ترسید بر خلافت او هم ترسید که مبادا کشته شود و امر خلافت ضایع گردد و الا شخصی که می‌خواهد از ترس دشمن مخفی شود لازم نیست کسی را با خود بردارد و ببرد بلکه باید تنها برود تا کسی نتواند از حال او مطلع شود. فقط به همین دلیل بود که صدیق را با خود به غار برد.

و اما علی عليه السلام را که در جای خود خواباند به این علت بود که می‌دانست اگر کشته شود چندان ضرری به دین وارد نمی‌آید چون برای جنگ‌ها و سرداری لشکرها ممکن بود فرد دیگری را به جای او نصب کند.

وقتی این مطالب را شنیدم در رد آن ناصبی جواب‌هایی را گفتم، اما او بر آن‌ها اشکال وارد کرد و قبولشان ننمود بعد هم گفت:
ای سعد مطلب دیگری دارم که تمام حجت و آیات جماعت را فضیان را باطل می‌کند!

آیا شما را فضیان معتقد نیستید که «صدیق» - با این که از هر شکی به دور است - و «فاروق» (عمر) - که هسته دین اسلام را حفظ کرده - منافق بوده‌اند و بدون اعتقاد اظهار اسلام کرده‌اند؟

گفتم: آری.

گفت: بگو ببینم آیا مسلمان شدن آن‌ها از روی میل و رغبت بوده یا از ترس و کراهت؟

من در جواب او ماندم و لاعلاج خود را به راه دیگری زدم چون ترسیدم مرا گیر بیندازد، زیرا اگر می‌گفتم: اسلام ایشان از روی میل و رغبت بود، می‌گفت: پس چرا آن‌ها را منافق می‌دانید، چون کسی که از روی رغبت ایمان بیاورد - مخصوصاً زمانی که اسلام قدرتی نداشته و ترسی از کسی نبوده - یقیناً مؤمن واقعی است، و اگر بگویم از روی ترس و اجبار مسلمان شده‌اند خواهد گفت: دین اسلام در آن زمان‌ها قدرت و شمشیر و لشکری نداشته تا کسی از آن بترسد بلکه کفار مسلط بوده‌اند و مؤمنان از آن‌ها ترسان و هراسان بوده‌اند.

لذا چون جواب درستی نداشتم سینه‌ام از غضب پر شد و جگرم نزدیک بود از شدت غصه پاره شود. به همین خاطر طوماری برداشتم و در آن چهل و چند مسأله از مسائل مشکل و معضلات را نوشتم و چون از اهل قم کسی را بهتر از «احمد بن اسحاق قمی»^(۱) صاحب

۱- جناب «احمد بن اسحاق اشعری» وکیل امام حسن عسکری(ع) بود. وقتی آن حضرت از دنیا رفتند از طرف آقا امام زمان(ع) بر همان سمت باقی ماند و توقیعات حضرت به او می‌رسید و اموال متعلق به ایشان از اطراف به وی داده می‌شد و او آن‌ها را از سوی آقا تحویل می‌گرفت تا این که از امام زمان(ع) اجازه خواست به قم برود. آقا اذن دادند اما به او فرمودند: «تو به قم نمی‌رسی و بین راه مریض می‌شوی و وفات می‌کنی!» و همانطور هم شد که حضرت فرموده بودند.

حضرت عسکری علیه السلام ندیدم به دنبال او رفتم تا مسائلم را از او بپرسم. ایشان در آن وقت به عزم شرفیابی خدمت آن مولا به سامرا رفته بود. او را تعقیب کردم و بالأخره در یکی از منازل بین راه به ایشان رسیدم. بعد از مصافحه و احوالپرسی فرمود: ان شاء الله خیر است که به دنبال ما آمده‌ای!

من موضوع سؤالاتم را مطرح کردم.

گفت: من هم به منظور پرسیدن مسائلم و اشتیاقی که به ملاقات آقا امام حسن عسکری علیه السلام دارم عازم زیارت آن حضرت شده‌ام و می‌خواهم بعضی از مشکلات قرآن و معضلات تأویل آن را بپرسم. تو هم حتماً بیا و سؤالات را از آن حضرت بپرس، چون خواهی دید ایشان مانند دریایی است که عجائب و غرائب آن تمام نمی‌گردد و این شخصیت است که امام ماست.

به همراه احمد بن اسحاق عازم سامرا شدم وقتی وارد شهر شدیم به در خانه آقا امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم و اذن خواستیم و با اجازه آن بزرگوار داخل شدیم.

احمد بن اسحاق بر شانه خود انبانی را که عبایی «طبری» رویش انداخته بود داشت، در آن انبان صد و شصت کیسه دینار و درهم بود و روی هر کیسه نام صاحبش نوشته شده بود.

وقتی نظرم بر جمال باکمال حضرت عسکری علیه السلام افتاد و دیدم که

نور صورت و جمال ایشان ما را در خود گرفت، نتوانستم هیچ چیز را به آن تشبیه کنم مگر ماه شب چهارده را.

آن بزرگوار بر زانوی مبارک خود پسری نشانده بودند که در شکل و شمایل مانند «مشتری» بود، بر سر مبارک آن پسر فرقی میان دو حلقه موجود و پیش روی مولایمان اناری جواهرنشان و طلایی قرار داشت که نقش های بدیعش می درخشید، آن انار را بعضی از بزرگان بصره به آن بزرگوار هدیه داده بودند. در دست حضرت عسکری علیه السلام قلمی بود که با آن چیزی می نوشتند و وقتی می خواستند مطلبی را بنویسند آن کودک - روحی فداه - همان طور که عادت اطفال است انگشتانشان را می گرفت و مانع نوشتن می گردید، لذا ایشان هم آن انار را می گردانیدند و او را مشغول می نمودند تا مانع نشود^(۱).

بر آن جناب سلام کردیم، ایشان در جواب ملاطفت کردند و به نشستن اشاره فرمودند تا از نوشتن فارغ شدند.

احمد بن اسحاق انبان را از زیر عبا بیرون آورد و جلو حضرت گذاشت. ایشان به آن کودک متوجه شدند و فرمودند: «فرزندم!

۱- همان طوری که آقا امام حسن و امام حسن (ع) در سنین کودکی طبق روایات و احادیث موجود بازی می کرده اند و حتی جدّ بزرگوارشان پیامبر اکرم (ع) هم با آنها بازی می کرده اند. و اساساً «بازی سالم» نیاز جسمی و روانی هر کودکی است و امامان معصوم (ع) ما چون از نظر بدنی مثل خود ما هستند نیازهای جسمانی از قبیل غذا و خواب و استراحت و غیره را دارند و این تعبیر قرآن کریم درباره رسول الله (ع) «انما انا بشر مثلکم» (من مثل شما بشری هستم) شامل آنها هم می شود.

هدایای شیعیان و موالیان خود را از این کیسه‌ها بردار». آن کودک عرض کرد: «مولای من! آیا جایز است دستم را به هدیه‌های نجس و مال‌های بدی که حلال و حرامش مخلوط شده دراز کنم؟».

حضرت فرمودند: «ای احمد بن اسحاق! آنچه در انبان هست بیرون بیاور تا فرزندم حلال آن را از حرامش جدا کند».

او هم اولین کیسه را بیرون آورد. آن طفل فرمود: «این کیسه مال پسر فلانی است که در فلان محله قم سکونت دارد و شصت و دو دینار در آن است. چهل و پنج دینار آن از فروش حجره‌ای است که از پدرش به ارث رسیده و چهارده دینارش از فروش نه دست جامه است و سه دینار آن از کرایه دکان‌های او می‌باشد».

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «راست گفתי فرزندم، به این مرد بگو حرامش کدام است».

آن طفل به احمد فرمود: «بگرد و آن سکه دیناری که ضرب «ری» است و تاریخ آن فلان سال می‌باشد و یک طرف آن سابیده شده، و آن تکه طلائی را که ربع دینار وزن دارد و بریده شده پیدا کن! علت حرمت این مال آن است که صاحب این دینارها در فلان سال و فلان ماه یک من و ربع کلاف نخ به مرد جولایی (بافنده‌ای) از همسایگان خود داد که برایش کرباس ببافد، آن نخ‌ها را دزد برد و جولاً واقعه را به

او گفت، صاحب نخ‌ها او را تکذیب کرد و رد بافنده را به یک من و نیم کلاف باریک‌تر غرامت کرد و از آن جامه‌ای بافت، این دینار از قیمت آن جامه است» احمد بن اسحاق کیسه را باز کرد، رقعته‌ای از میان دینارها به نام آن مرد بیرون آورد و آن دینار و قطعه طلا را همان طور یافت که آن طفل خردسال عالی مقام فرموده بود.

بعد از آن احمد کیسه دیگری بیرون آورد، آن طفل فرمود: «این مال فلان پسر فلان است که در فلان محله قم سکونت دارد و پنجاه دینار می‌باشد که برای ما جایز نیست به آن دست بزنیم».

امام عسکری علیه السلام فرمودند: «چرا؟».

عرض کردند: «چون این‌ها پول گندمی است که صاحب آن بر زارع‌های خود تعدی نموده و در وقت تقسیم برای خودش پیمانانه را پُر می‌گرفته، ولی حق آن‌ها را با پیمانانه ناقص حساب می‌کرده است. حضرت عسکری علیه السلام فرمودند: راست گفתי فرزندم! ای احمد تمام آن را بردار و به صاحبش برگردان چون ما به آن احتیاجی نداریم».

بعد از این قضایا احمد بن اسحاق خواست جامه‌ای را که عجزه‌ای آن را ارسال کرده بود بیرون بیاورد اما چون جامه را ندید گفت: آن جامه را در بقچه خود در منزل گذاشته بودم و فراموش کرده‌ام بیاورم. و برخواست تا برود و آن جامه را بیاورد.

وقتی بیرون رفت حضرت عسکری علیه السلام متوجه من شدند و فرمودند:

«سؤالات خود را چه کردی؟»

عرض کردم: مولای من به همان حال هستند.

فرمودند: «هر سؤالی داری از نور دیده‌ام بپرس». و به آن طفل

اشاره نمودند.

من به آن طفل عرض کردم: یا مولانا و ابن مولانا برای ما از شما

روایت کرده‌اند که، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طلاق زن‌های خود را به دست

حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام قرار داد و به همین خاطر ایشان در «جنگ

جمل» کسی را نزد عایشه فرستادند که «اگر از این فتنه دست برداری

تو را طلاق می‌دهم» در حالی که زنان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با وفات آن

حضرت مطلقه شده‌اند.

آن آقازاده فرمودند: «اصلاً طلاق چه هست؟»

عرض کردم: رها کردن.

فرمود: «اگر وفات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن‌ها را رها کرد پس چرا ازدواج

آن‌ها بعد از آن حضرت حرام بود؟»

عرض کردم: به این خاطر که خدا آن‌ها را بر دیگران حرام کرد.

فرمود: «چطور حرام باشند در حالی که خدا با وفات آن حضرت

راه را بر آن‌ها گشوده است؟»

عرض کردم: پس مولای من شما بفرمایید معنی طلاق که پیغمبر

آن را به اختیار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام گذاشته بود چه می‌باشد؟

فرمود: «خدای عزوجل زن‌های پیغمبر ﷺ را به شرف مادری تمام مؤمنان سرافراز فرمود و با این کار شأن آن‌ها را بالا برد. از طرفی پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: یا اباالحسن! این شرافت برای زن‌های من تا زمانی محفوظ است که بر طاعت خداوند عالم باقی باشند، اما هر کدام از آن‌ها که به سبب جنگ با تو خدا را عصیان کرد او را از میان زن‌های من رها کن و از شرافت مادری مؤمنین ساقط نما».

عرض کردم: بفرمایید منظور از «فاحشه مبینة» که اگر زن مطلقه در ایام عدّه مرتکب آن شود برای شوهر جایز است او را از خانه بیرون کند چیست؟

فرمودند: «مراد از آن در آیه شریفه «مساحقه» (یکی از گناهان کبیره) است نه زنا، چون اگر زنا کرد و حد بر او جاری شد مانع از شوهر کردن او نمی‌شود اما اگر مساحقه نمود سنگسار می‌شود و سنگسار رسوایی است و هر کس را خدا رسوا نمود او را از خود دور کرده و برای هیچ کس مجاز نیست نزدیک او شود».

گفتم: یابن رسول الله ﷺ منظور از این قول خدا به حضرت موسی علیه السلام که فرموده، «فاخلع فعلیک انک بالواد المقدس طوی»^(۱) چیست، زیرا فقهای دو طایفه (شیعه و سنی) گمان می‌کنند، آن نعلین از پوست حیوان مرده بوده، لذا خدا موسی علیه السلام را به کندن آن امر فرموده است؟

۱- نعلینت را از پایت بکن، تو در مکان مقدسی هستی! سوره طه، آیه ۱۲.

فرمود: «کسی که این را گفته بر موسی عليه السلام افترا بسته و او را در نبوت خود جاهل شمرده است، چون از دو حال خارج نیست: یا نماز موسی عليه السلام در آن نعلین جایز بوده یا نه، اگر جایز بوده پس پوشیدن آن در «بقعه مبارکه» هم جایز بوده است، زیرا اگر چه خدا فرموده آن بقعه مبارک است اما نگفته مقدسه و مطهره است، تازه اگر هم مقدسه و مطهره باشد از نماز مطهرتر و مقدس‌تر نیست.

«اگر هم نماز موسی عليه السلام در آن جایز نبوده پس معنایش این است که موسی عليه السلام حلال و حرام را تشخیص نمی‌داده و نمی‌دانسته که در نماز چه چیزی جایز و چه چیزی حرام است و این هم کفر است».

عرض کردم: مولای من پس بفرمایید تأویل این آیه چیست؟
فرمودند: «وقتی موسی عليه السلام در وادی مقدسی با خدا مناجات نمود. عرض کرد، خدایا من محبت خود را برای تو خالص کرده‌ام و دلم را از غیر تو پاک نموده‌ام، این در حالی بود که او به خانواده‌اش محبت شدیدی داشت لذا خدا فرمود، اگر می‌خواهی محبت برای من خالص شود و دلت از غیر من شسته گردد نعلینت را بیرون بیاور یعنی محبت اهلت را از دل بکن».

عرض کردم: یابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تأویل (منظور از) کَهَيْعَصَ (۱)
چیست؟ فرمود: «این حروف از اخبار غیبی است که خداوند بنده

خود زکریا علیه السلام را مطلع نموده و بعد از آن همان جریان را برای حضرت محمد ﷺ نقل کرد، زیرا زکریا علیه السلام از خداوند خواست نام‌های «خَمْسَةُ النَّجَبَاءِ» (پنج تن آل عبا علیه السلام) را به او تعلیم دهد. جبرئیل بر او نازل شد و نام‌های شریف آنان را به او تعلیم داد. زکریا علیه السلام وقتی نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیه السلام را ذکر می‌نمود غصه‌اش از بین می‌رفت و مسرور می‌گردید، ولی هنگامی که نام حسین علیه السلام را ذکر می‌کرد گریه‌گلویش را می‌گرفت و اشکش جاری می‌شد و مهموم می‌گردید تا این که یک روز به خدا عرض کرد، خداوند! چرا هر وقت من نام چهار نفر از این بزرگواران را ذکر می‌کنم خاطر من تسلی می‌یابد و غصه‌ام زائل می‌شود ولی وقتی نام حسین علیه السلام را می‌برم اشکم جاری می‌گردد و غصه‌ام زیاد می‌شود؟ در اینجا خدا او را از قضیه امام حسین علیه السلام خبر داد و فرمود، کَهَيِّعَصَّ، «کاف» اشاره به «کربلا» است، «هَاء» هلاکت عترت طاهره، «یاء» اشاره به یزید است که بر امام حسین علیه السلام ظلم روا داشت و «عین» اشاره به عطش او و «صَاد» صبر حضرتش را بیان می‌کند.

زکریا علیه السلام این مطالب را که شنید محزون گردید و تا مدت سه روز از مسجد خود خارج نشد و مردم را از آمدن منع نمود و گریه و زاری می‌کرد و ناله می‌نمود و عرضه می‌داشت، خدایا بهترین خلق خود (رسول اکرم ﷺ) را به اندوه فرزندش مبتلا می‌نمایی؟ آیا واقعاً این

مصیبت را بر او نازل می‌گردانی؟ آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و

فاطمه علیهما السلام می‌پوشانی؟ آیا این بلا را وارد خانه ایشان می‌کنی؟

بعد هم گفت، خداوند، به من فرزندی عطا کن که در دوران پیری

چشمم به دیدار او روشن شود و وارث من گردد و او را در نزد من

مانند حسین علیه السلام قرار ده که با عطا کردن او مرا شیفته محبتش گردانی

بعد از آن به مصیبت و اندوه او بنشانی همان گونه که حبیب خود

محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به اندوه فرزندش حسین علیه السلام مبتلا می‌گردانی.

خدا هم دعای او را مستجاب نمود و یحیی علیه السلام را به او عطا

فرمود و باعث اندوه او گردانید و دوران حمل یحیی علیه السلام شش ماه بود

همان طور که مدت حمل حسین علیه السلام این اندازه بود و این واقعه

قضه‌ای طولانی دارد».

عرض کردم: مولای من بفرماید علت این که مردم خودشان

نمی‌توانند برای خود امام انتخاب نمایند چیست؟

فرمود: «امام مفسد اختیار کنند یا امام مصلح؟»

عرض کردم: امام مصلح.

فرمود: «با توجه به این که مردم از خطورات ذهنی همدیگر خبر

ندارند که آیا طرف مقابل در خیال خود درباره صلاح فکر می‌کند یا

راجع به فساد، آیا ممکن است کسی را اشتباهاً به این تصور که صالح

است اختیار کنند در حالی که واقعاً مفسد باشد؟»

گفتم: آری.

فرمود: «علت همین است که با دلیل به تو گفتم و عقل تو هم آن را قبول می‌کند، ای سعد! بگو ببینم پیامبرانی مانند موسی و عیسی علیهما السلام که خدا آن‌ها را برگزیده و علم خود را برایشان نازل نموده و چون علامت هدایتند، به وحی و عصمت تأیید کرده، آیا جایز است با عقل و علم تاملی که دارند وقتی چیزی را اختیار نمودند خطا کنند و شخص منافق را مؤمن خیال کنند؟»

گفتم: نه.

فرمود: «چطور! در حالی که موسی علیه السلام از بزرگان قوم و لشگر خود برای میقات خدا هفتاد مرد را اختیار نمود، این‌ها کسانی بودند که او در ایمان و اخلاصشان شک نداشت اما در واقع منافق بودند همان طور که خدا می‌فرماید، «و اختار موسی قومه سبعین رجلاً لم یقتنا»^(۱) تا آنجا که می‌فرماید، «قالوا لن نؤمن لك حتى نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقه»^(۲).

«سپس حال که مثل حضرت موسی علیه السلام هم در انتخاب خود خطا می‌کند منافق را موافق می‌پندارد معلومی می‌شود کسی که ضمیر انسان‌ها را نمی‌داند حق اختیار ندارد و فقط خداوندی که تمام

۱- موسی (ع) از میان قوم خود هفتاد مرد را برای وعده گاه ما انتخاب کرد، سوره اعراف، آیه ۱۵۵.

۲- این هفتاد نفر به او گفتند: «ما تا خدا را با چشمانمان نبینیم، هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، سوره بقره، آیه ۵۵.

خطورات قلبی را می‌داند حق این کار را دارد و مهاجرین و انصار نمی‌توانند در این مورد دخالتی داشته باشند».

در این جا آن کودک بزرگوار فرمود: «ای سعد! ان ناصبی (همان شخصی که در اول قضیه ذکر شد و صاحب قضیه را با سوالات خود گیر انداخت) گفته بود، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را با خود به غار بردند چون می‌دانستند امر تعلیم معانی باطنی و ظاهری قران و فرمان‌روایی امت و فتح بلاد کفر با اوست لذا همان‌طور که بر نبوت خود ترسیدند برخلافت او هم ترسیدند و الاً تنها رفتن برای پنهان شدن از مشرکان مکه بهتر بود و علی عَلَيْهِ السَّلَام را در رختخواب خود خواباندند. چون اگر کشته می‌شد کارهای او را دیگری هم انجام می‌داد (معلوم است که ابوبکر برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مهم‌تر بوده) چرا تو ای سعد ادعای او را با این مطلب باطل نکردی و نگفتی، آیا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنا به روایات شما اهل سنت نفرمود: «خلافت تا مدت سی سال است» که طبعاً پایان آن سی سال به این بود که آن چهار نفر که آن‌ها را خلفای راشدین می‌دانید زنده بمانند؟

دشمن تو ناگزیر بود این مطلب را قبول کند...

«بعد به او می‌گفتی «آیا همان‌طور که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌دانستند خلاف با ابوبکر است و بعد عمر و بعد با عثمان. همان‌طور هم می‌دانستند که بعد از عثمان علی عَلَيْهِ السَّلَام خلیفه است یا نه؟»

باز مجبور بود این را هم قبول کند. در این جا باید به او می‌گفتی پس بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب بود همه آن چهار نفر را با خود به غار ببرد و برایشان بترسد همان طور که بر خود و ابوبکر ترسید، و با نکردن آن کار آن سه نفر دیگر را که خلفای او هستند اهانت نکند. (بنابر این علت بردن ابوبکر به غار محبوبیت او نبوده، بلکه دلیل دیگری داشته است)^(۱).

وقتی خصم تو گفت، صدیق و فاروق آیا اسلام آوردنشان از روی میل باطنی بوده یا از روی اکراه، چرا نگفتی نه از روی میل و نه اکراه، بلکه روی طمع، اسلام آوردند چون این دو با علمای یهود و نصاری می‌نشستند و از ایشان راجع به آنچه در تورات و کتاب‌های دیگری که از وقایع آینده صحبت می‌کند سؤال می‌نمودند و درباره پیامبر

۱- خوانندگان محترم متوجه هستند که در جریان شب هجرت پیامبر اکرم (ص) که «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» نام دارد دو آیه را خدای تعالی نازل کرده است: یک آیه در شأن آقا امیرالمؤمنین (ع) که همان آیه ۲۰۷ سوره «بقره» می‌باشد: یعنی «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ زَوْفٌ بِالْعِبَادِ» (و از میان مردم کسانی هستند که رضایت خدا را به جان می‌خرند و خدای تعالی هم نسبت به بندگانش، رؤوف و مهربان است).

و یک آیه هم در شأن «ابوبکر» که همان آیه ۴۰ سوره «توبه» می‌باشد: یعنی «...إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...» (هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: حزن و اندوهی به خودت راه نده...!) که یقیناً خود رسول الله (ص) هیچ ترس و اندوهی نداشته‌اند. از آن طرف آقا امیرالمؤمنین (ع) در همان شب با این که احتمال کشته شدن خیلی قوی بود در عین حال در رختخواب پیامبر اکرم (ص) راحت به سر بردند و هیچ گونه ترسی نداشتند. حال باید دید کدامیک از این دو نفر به پیامبر (ص) شبیه‌ترند و بهتر است در جای آن حضرت بنشینند منصفانه قضاوت کنید!

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عاقبت امر او می‌پرسیدند، یهودیان به آن‌ها گفته بودند، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر عرب مسلط خواهد شد همان طور که «بُخْتِ نَصْر» بر بنی اسرائیل مسلط شد جز این که او در ادعای نبوت خود دروغ می‌گوید. لذا بعد از بعثت حضرت نزد آن بزرگوار آمدند و اظهار اسلام نمودند تا بعد از تسلط بر همگان، هر کدام والی شهری شوند اما چون به این آرزو نرسیدند نفاق انداختند و با گروهی از منافقین همدست شدند که او را در «عَقَبَه» بکشند^(۱). که خداوند کید و مکرشان را از او دفع فرمود، دقیقاً مثل «طلحه» و «زبیر» که با علی عَلَيْهِ السَّلَام به همین گمان بیعت کردند و وقتی مأیوس شدند بیعت را شکستند و بر او خروج نمودند و خدا هر دو را در آن جایی انداخت (آتش جهنم) که امثال ایشان را می‌اندازد».

وقتی سخن به این جا رسید مولایمان حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلَام برای نماز برخواستند و من هم به دنبال احمد بن اسحاق بیرون آمدم. هنگامی که او را ملاقات کردم دیدم گریان است. سبب گریه‌اش را پرسیدم.

۱- در روایات و تواریخ شیعه و بعضی از تواریخ اهل سنت مثل «سیره حلبی» آمده است که تعدادی (چهار نفر) از منافقان در بازگشت از «غزوه تبوک» تصمیم داشتند شبانه در عقبه (گردنه) «ذی فُتُق» شتر پیامبر اکرم (ص) را رم دهند و آن حضرت را به شهادت برسانند، اما خدای تعالی نقشه آنان را نقش بر آب کرد و آن‌ها موفق به این کار نشدند. «ابوبکر» و «عمر» و «عثمان» در ضمن این عده هستند. مفصل این ماجرای تاریخی را در کتاب «خاطرات پاکوتاه» که برای نوجوانان نوشته شده است بخوانید. مطالعه این کتاب شیرین را که با تحقیق و مقدمه نویسنده و قلم آقای «محمود پور وهاب» است به همه افراد توصیه می‌کنیم.

گفت: جامه آن پیرزنی که به امر مولایم رفتم بیاورم نیافتم.
گفتم: ناراحت نباش! برو و جریان را عرض کن.
احمد داخل شد و کمی بعد خندان و صلوات گویان برگشت.
گفتم: موضوع چیست؟
گفت: جامه گشمنده را زیر پای مولایم فرش شده دیدم.
حمد خداوند را به جای آوردیم و چند روزی خدمت مولایمان
حضرت عسکری علیه السلام آمد و شد کردیم؛ ولی دیگر آن طفل را نزد
ایشان ندیدیم^(۱).



۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۸ (نقل از برکات حضرت ولی عصر (عج)، حکایت ۴۶).

۱۸- برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر اولی و دومی

عالم جلیل، شیخ ابوالقاسم محمد بن ابی القاسم حاسمی با یکی از علمای اهل سنت به نام رفیع‌الدین حسین رفاقتی قدیمی داشت، طوری که در اموال شریک و اکثر اوقات حتی در سفر با هم بودند و هیچ یک مذهب و عقیده خود را از دیگری مخفی نمی‌کرد و گاهی به شوخی یکدیگر را «ناصبی» و «رافضی» می‌گفتند. اما در این مدت بین آنها بحث مذهبی نشده بود.

تا این که اتفاقاً در مسجد شهر همدان که آن را «مسجد عتیق» می‌گفتند، بحث مذهبی میان این دو پیش آمد. در اثنای صحبت، رفیع‌الدین فلان و فلان را بر امیرالمؤمنین علیه السلام برتری داد.

ابوالقاسم، رفیع‌الدین را رد کرد و حضرت علی علیه السلام را بر فلان و فلان برتری دارد. او برای مذهب خود به آیات و احادیث بسیاری استدلال کرد و مقامات و کرامات و معجزات بسیاری را که از امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است ذکر نمود، ولی رفیع‌الدین مطلب را عکس نمود و برای برتری ابی‌بکر، به مصاحبت او با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غار استدلال کرد و همچنین گفت: ابوبکر از بین مهاجرین و انصار این ویژگی‌ها را داشت که: اولاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داماد او بود (۱). ثانیاً

۱- خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «پسر نوح (ع) در (ادامه در صفحه بعدی)»

خلیفه و امام مسلمانان شد^(۱). و باز ادامه داد و گفت: دو حدیث از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شأن ابی بکر صادر شده است: یکی آن که، توبه منزله پیراهن منی، الی آخر.

دوم این که، پیروی کنید دو نفری را که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر را^(۲).

ابوالقاسم حاسمی بعد از شنیدن این سخنان گفت: به چه دلیل ابوبکر را برتری می دهی بر سید اوصیاء و سند اولیاء و حامل لواء (صاحب پرچم هدایت) و امام انس و جنّ و تقسیم کننده جهنّم و بهشت، در حالی که خودت می دانی او صدیق اکبر (راستگوی بزرگ) و فاروق ازهر (جدا کننده حق از باطل) و برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و همسر حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام است. و نیز می دانی که هنگام هجرت

﴿ادامه از صفحه قبلی﴾ عذاب الهی غرق شد. چون عمل غیر صالح انجام داد. پس فامیل بودن - آن هم به صورت سببی - هیچ فضیلتی را برای ابوبکر ایجاد نمی کند. همان طوری که عکس آن هم مسلم است. یعنی بد بودن انسان هایی امثال فرعون لطمه ای به کسانی مثل آسیه (س) نمی زند.

۱- خلیفه و امام مسلمانان شدن زمانی فضیلت است که خدای تعالی آن شخص را برای این کار تعیین کرده باشد. و الا تنها این که کسی بر مردم سلطه داشته باشد فضیلتی نیست، چون اگر فضل و کمالی باشد فرعون و بُخت نصر هم که بر بنی اسرائیل سلطه داشته اند باید افراد با فضیلتی محسوب شوند. بنابر این مطلب آن است که خلافت اگر حق بود درست، و الا اگر غاصبانه بود، آن هم به قیمت به قتل رساندن فاطمه زهرا (س) و فرزندش حضرت محسن (ع)، یقیناً ننگ ابدی است که خلفای اهل سنت همیشه از آن اظهار پشیمانی می کرده اند.

۲- این طور احادیث را مخصوصاً با این معناها فقط خودشان روایت کرده اند و آن هم از امثال ابوهریره و ...

رسول خدا ﷺ به مدینه، امیرالمؤمنین علیه السلام در جای ایشان خوابید. او با آن حضرت در حالات فقر و فشار شریک بود و رسول خدا ﷺ در خانه صحابه به مسجد را بست، جز در خانه آن جناب را، همچنین او را برای شکستن بت‌های کعبه بر کتف شریف خود گذاشت. و پروردگار متعال او را با صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام در آسمان‌ها تزویج فرمود. با عمر بن عبدود [در غزوه خندق] جنگ کرد و خیبر را فتح نمود. به خدای تعالی به قدر چشم به هم زدنی شرک نیاورد به خلاف آن سه نفر (۱).

رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را به چهار نفر از پیامبران تشبیه نمود آن جا که فرمود: «هر کس می‌خواهد به آدم علیه السلام در علمش و نوح علیه السلام در حلمش و موسی علیه السلام در شدتش و عیسی علیه السلام در زهدش نظر کند، پس باید به علی بن ابی طالب علیه السلام بنگرد».

با وجود این همه فضائل و کمالات آشکار و با نسبتی که با رسول خدا ﷺ داشت و همچنین با برگردانیدن آفتاب برای او، چطور برتری دادن ابی بکر بر علی علیه السلام جایز است؟!!

وقتی رفیع‌الدین این صحبت را از ابوالقاسم شنید که او علی علیه السلام را بر ابی بکر برتری می‌دهد، دوستی‌اش با او سست شد و بعد از

۱- اهل سنت وقتی نام مبارک آقا امیرالمؤمنین (ع) را می‌برند می‌گویند: «كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ». یعنی خدا صورت او را گرامی داشت که در طول عمر خود بر غیر او سجده نکرد. به خلاف آن سه نفر که هر کدام ده‌ها سال بت‌پرستی کرده‌اند.

گفتگوی زیاد به ابوالقاسم گفت: صبر می‌کنیم، هر مردی که به مسجد آمد آن چه را حکم کرد، چه به نفع مذهب من یا مذهب تو، همان را قبول می‌کنیم.

ابوالقاسم چون عقیده اهل همدان را می‌دانست و مطلع بود که همه سنی هستند از این شرط ترسید. ولی چون بحث و مجادله طول کشیده بود شرط مذکور را قبول کرد و با کراهت راضی شد.

بلافاصله بعد از شرط مذکور، جوانی که از رخسارش آثار جلالت و نجابت ظاهر بود و معلوم می‌شد از سفر می‌آید، داخل مسجد شد و در آن جاگشتی زد و نزد ایشان آمد.

رفیع‌الدین با کمال سرعت و اضطراب از جابرخواست و بعد از سلام و تحیت از آن جوان سؤال کرد که واقعاً بگوید علی عليه السلام بالاتر است یا ابوبکر؟

جوان بدون معطلی این دو شعر را فرمود:

مَتَى أَقْلُ مَوْلَايَ أَفْضَلُ مِنْهُمَا

أَكُنْ لِيْلَذَى فَضْلُهُ مُتَنَقِّصًا

أَلَمْ تَرَ أَنَّ السَّيْفَ يَزْرِي بِحَدِّهِ

مَقَالَكَ هَذَا السَّيْفُ أَحَدِي مِنَ الْعَصَا^(۱)

۱- معنای شعر این است: هرگاه بخواهم در مقایسه بین مولایم علی (ع) و آن دو نفر بگویم: مولایم از آنها با فضیلت‌تر است، اینجاست که منزلت او را پایین آورده‌ام. آیا نمی‌بینی اگر بگویی: شمشیر از عصا برنده‌تر است، (ادامه در صفحه بعدی) ❦

وقتی جوان از خواندن این دو بیت فارغ شد، ابوالقاسم و رفیع‌الدین از فصاحت و بلاغتش تعجب کردند؛ لذا برای این که از حالات او بیشتر جويا شوند از وی خواستند بیشتر با آنها صحبت کند. اما ناگهان از پیش چشمانشان غائب شد و دیگر او را ندیدند.

رفیع‌الدین چون این امر عجیب و غریب را مشاهده کرد مذهب باطل خود را ترک گفت و مذهب حقّ اثنی عشری (دوازده امامی) را پذیرفت^(۱).



﴿ادامه از صفحه قبلی﴾ شمشیر با برندگی اش تو را به خاطر این مقایسه سرزنش خواهد کرد؟ [همین مقایسه‌ها بوده که جگر مولا امیرالمؤمنین (ع) را می‌سوزاند و آن حضرت می‌فرماید: «روزگار مرا پایین آورد آن قدری که مردم نام مرا با نام معاویه کنار هم به زبان جاری می‌کنند».]

۱- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۲۹۸، حکایت ۱۵۳.

۱۹- پرسش و پاسخ‌های

گوناگون در تشرّف حاج علی بغدادی

حاج علی بغدادی (ایده‌الله تعالی) می‌گوید:

هشتاد تومان سهم امام علیه‌السلام به ذمه‌ام آمد. به نجف رفتم و بیست تومان آن را به جناب «شیخ مرتضی انصاری قدس سره» و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی» دادم و بیست تومان هم به ذمه‌ام باقی ماند و قصد داشتم در مراجعت آن‌ها را به جناب کاظمینی آل یاسین پرداخت کنم. روز پنج‌شنبه به زیارت کاظمین علیه‌السلام مشرف شدم، پس از زیارت خدمت جناب شیخ (س‌له‌الله) رسیدم و مقداری از آن بیست تومان را دادم و وعده کردم باقی را بعد از فروش بعضی از اجناس به تدریج، طبق حواله ایشان پرداخت کنم، و عصر آن روز تصمیم به مراجعت گرفتم. جناب شیخ از من خواست که بمانم. عرض کردم: باید مزد کارگرهای کارگاه شغریافی‌ام را بدهم (کارگاه بافندگی مو) چون برنامه من این بود که مزد هفته را شب جمعه می‌دادم؛ لذا از کاظمین به طرف بغداد برگشتم، وقتی تقریباً ثلث راه را طی کردم. سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید، همین که نزدیک شدم سلام کرد و دست‌های خود را برای مصافحه و معانقه باز نمود و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت.

معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم. ایشان عمامه سبز روشنی به سر داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود. ایستاد و فرمود: «حاجی علی، خیر است به کجا می‌روی؟».

گفتم: کاظمین علیهم‌السلام را زیارت کردم و به بغداد برمی‌گردم.

فرمود: «امشب شب جمعه است، برگرد».

گفتم: سیدی نمی‌توانم.

فرمود: «چرا نمی‌توانی، برگرد تا برای تو شهادت دهم که از

موالیان جدّم امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از دوستان مایی، و شیخ نیز شهادت

دهد، زیرا خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید».

این مطلب اشاره به چیزی بود که من در ذهنم داشتم؛ یعنی

می‌خواستم از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من بدهد مبنی بر

این که من از موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم.

گفتم: تو از کجا این موضوع را می‌دانی و چطور شهادت می‌دهی؟

فرمود: «کسی که حقش را به او می‌رسانند، چطور آن رساننده را

نشناسد؟».

گفتم: چه حقی؟

فرمود: «آن چیزی که به وکیل من رساندی».

گفتم: وکیل شما کیست؟

فرمود: «شیخ محمد حسن».

گفتم: ایشان وکیل شماست».

فرمود: «بله وکیل من است».

حاج علی بغدادی می‌گوید: به ذهنم خطور کرد از کجا این سید جلیل مرا به اسم خواند، با این که من او را می‌شناسم؟ بعد با خود گفتم شاید او مرا می‌شناسد و من ایشان را فراموش کرده‌ام. باز با خود گفتم لابد این سید سهم سادات می‌خواهد؛ اما من دوست دارم از سهم امام علیه السلام مبلغی به او بدهم. لذا گفتم: مولای من، نزد من از حقّ شما (سهم امام علیه السلام) چیزی مانده بود. دربارهٔ به آن جناب شیخ محمد حسن رجوع کردم، به خاطر آن که حقّتان را به اذن او ادا کرده باشم.

ایشان در چهرهٔ من تبسمی کرد و فرمود: آری، بخشی از حقّ ما را به وکلایمان در نجف اشرف رساندی».

گفتم: آیا آنچه ادا کردم، قبول شده است؟

فرمود: «آری».

در خاطر من گذشت این سید منظورش آن است که علمای اعلام در گرفتن حقوق سادات وکیلند و مرا غفلت گرفته بود. آن‌گاه فرمود: «برگرد و جدّم را زیارت کن».

من هم برگشتم. در حالی که دست راست او در دست چپ من بود. همین که به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید و

صافی جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره، با این که فصل آن‌ها نبود، بالای سرمایه انداخته است.

عرض کردم: این نهر و درخت‌ها چیست؟

فرمود: «هر کس از موالیان که ما و جدّمان را زیارت کند این‌ها با اوست».

گفتم: می‌خواهم سوّالی کنم.

فرمود: «پرس».

گفتم: روزی نزد مرحوم «شیخ عبدالرزاق مدرّس» رفتم. شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شب‌ها را به عبادت به سربرد و چهل حجّ و چهل عمره به جا آورد و میان صفا و مروه بمیرد. امّا از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، برای او فایده‌ای ندارد؛ نظرتان چیست؟

فرمود: «آری، والله، دست او خالی است». سپس از حال یکی از خویشان خودم پرسیدم که آیا او از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام است، فرمود: «آری او و هر که متعلّق به توست، موالی امیرالمؤمنین علیه السلام است».

عرض کردم: سیدنا، مسأله‌ای دارم.

فرمود: «پرس».

گفتم: روضه‌خوان‌های امام حسین علیه السلام می‌خوانند که «سلیمان اعمّش» نزد شخصی آمد و درباره زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از

او سؤال کرد. آن شخص گفت: بدعت است. شب، آن شخص در عالم رؤیا هودجی را میان زمین و آسمان دید. سؤال کرد در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا علیها السلام و خدیجه کبری علیها السلام، گفت: به کجا می روند؟ گفتند: برای زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است، می روند. همچنین دید رقعه هایی از هودج می ریزد و در آنها نوشته است «امان من النار لزوار الحسين في ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة» (این برگه، امان نامه ای است در روز قیامت برای کسانی که امام حسین علیه السلام را شب های جمعه زیارت کنند). حال آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود: «آری، راست و درست است».

گفتم: سیدنا صحیح است که می گویند هر کس امام حسین علیه السلام را

در شب جمعه زیارت کند، این زیارت برگ امان از آتش است؟

فرمود: «آری والله». و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم: سیدنا، مسأله.

فرمود: «بپرس».

عرض کردم: سال ۱۲۶۹ حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم. در

«دَرّود» (از بخش های خراسان) یکی از عرب های «شروقیّه» را که از

بادیه نشینان طرف شرق نجف اشرف هستند. ملاقات کردیم و او را

ضیافت نمودیم، از او پرسیدیم شهر حضرت رضا علیه السلام چگونه است؟

گفت: بهشت است؛ امروز پانزده روز است که من از مال مولایم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام خورده‌ام؛ مگر منکر و نکیر می‌توانند در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من از غذای آن حضرت در میهمان‌خانه روییده است، آیا این صحیح است؟ یعنی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌آیند و او را از آن گرده خلاص می‌کنند؟ فرمود: «آری والله، جدّم ضامن است».

گفتم: سیدنا، مسأله کوچکی است می‌خواهم بپرسم.
فرمودند: «پرس».

گفتم: «آیا زیارت حضرت رضا علیه السلام از من قبول است؟
فرمودند: «ان شاء الله قبول است».

عرض کردم: حاجی محمد بزازی پسر مرحوم حاج احمد آیا زیارتش قبول است؟ (ایشان با من در سفر مشهد رفیق و شریک در مخارج راه بود).

فرمود: «عبد صالح زیارتش قبول است».

گفتم: سیدنا، مسأله

فرمود: «بسم الله».

گفتم: فلانی که از اهل بغداد و همسفر ما بود آیا زیارتش قبول

است؟ ایشان ساکت شدند.

گفتم: سیدنا، مسأله.

فرمود: «بسم الله».

عرض کردم: این سؤال مرا شنیدید یا نه؟ آیا زیارت او قبول است؟
باز جوابی ندادند.

حاج علی نقل کرد: این‌ها چند نفر از ثروتمندان بغداد بودند که در
این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص یعنی حاج
محمد حسین، مادر خود را کشته بود.

در این جا به موضعی که جاده وسیعی داشت رسیدیم. دو طرف
آن باغ و این مسیر رو به روی کاظمین علیهم السلام است. قسمتی از این جاده
که به باغ‌ها متصل است و در طرف راست قرار دارد مربوط به بعضی
از ایتام و سادات بود که حکومت به زور آن را گرفته و در جاده داخل
کرده بود؛ لذا اهل تقوی و ورع که ساکن بغداد و کاظمین بودند همیشه
از راه رفتن در آن قطعه زمین کناره می‌گرفتند. اما دیدم این سید بزرگوار
در آن قطعه راه می‌رود. گفتم: مولای من این محل مال بعضی از ایتام
سادات است و تصرف در آن جایز نیست. فرمود: «این موضع مال
جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام و ذریّه او و اولاد ماست؛ لذا برای موالیان و
دوستان ما تصرف در آن حلال است».

نزدیک آن قطعه در طرف راست باغی است مال شخصی که او را
حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از ثروتمندان معروف عجم و در بغداد
ساکن بود، گفتم: سیدنا راست است که می‌گویند، زمین باغ حاج میرزا
هادی مال موسی بن جعفر علیه السلام است؟

فرمود: «چه کار داری». و از جواب خودداری نمود.

در این هنگام به جوی آبی که از رود دجله برای مزارع و باغ‌های آن حدود کشیده‌اند رسیدیم. این نهر از جاده می‌گذرد و از آن جا جاده دو راه به سمت شهر می‌شود؛ یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات. آن جناب به راه سادات میل نمود.

گفتم: بیا از این راه (راه سلطانی) برویم.

فرمود: «نه، از همین راه خودمان می‌رویم».

آمدیم و چند قدمی نرفته بودیم که خودم را در صحن مقدّس نزد کفشداری دیدم. در حالی که هیچ‌کس و بازاری مشاهده نکرده بودم. از طرف «باب المراد» که سمت مشرق و طرف پایین پاست داخل ایوان شدیم. ایشان در رواق مطهر معطل نشد و اذن دخول نخواند و وارد شد و کنار درِ حرم ایستاد. به من فرمود: «زیارت بخوان».

عرض کردم: من سواد ندارم.

فرمود: «من برای تو بخوانم؟».

عرض کردم: آری

فرمود: «ءادخل یا الله؛ السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا امیرالمؤمنین». و همچنین سلام بر همه ائمه نمود تا به حضرت عسکری علیه السلام رسید و فرمود: «السلام علیک یا ابامحمّد الحسن العسکری».

آن گاه به من رو کرد و فرمود: «آیا امام زمان خود را می شناسی؟».

عرض کردم: چرا نشناسم!

فرمود: «بر امام زمانت سلام کن».

عرضه داشتم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بِنَ الْحَسَنِ». تبسّم نمود و فرمود: «وعلیک السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

داخل حرم مطهر شدیم و ضریح مقدّس را چسبیدیم و بوسیدیم، بعد به من فرمود: «زیارت بخوان».

دوباره گفتم: من سواد ندارم.

فرمود: «برایت زیارت بخوانم؟»

عرض کردم: آری.

فرمود: «کدام زیارت را می خوانی؟».

گفتم: هر زیارتی که افضل است مرا به آن زیارت دهید.

ایشان فرمود: «زیارت امین الله افضل است». و بعد به خواندن مشغول شد و فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْکَمَا يَا امِیْنِی اللَّهُ فِی اَرْضِهِ وَحُجَّتِهِ عَلَی عِبَادِهِ» تا آخر.

در همین وقت چراغهای حرم را روشن کردند، دیدم شمعها روشن است. ولی حرم مطهر به نور دیگری مانند نور آفتاب روشن و منور است. طوری که شمعها مثل چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند، و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ متوجه نمی شدم.

وقتی زیارت تمام شد از سمت پایین به پشت سرآمدند و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: «آیا جَدَم حسین علیه السلام را زیارت می‌کنی؟». عرض کردم: آری زیارت می‌کنم، شب جمعه است. «زیارت وارث» را خواندند و در همین وقت مؤذَن‌ها از اذان مغرب فارغ شدند. ایشان به من فرمودند: «به جماعت ملحق شو و نماز بخوان». بعد هم به مسجد پشت سر حرم مطهر که جماعت در آنجا منعقد بود تشریف آوردند و خودشان فرادی در طرف راست امام جماعت و به ردیف او ایستادند.

من وارد صف اوّل شدم و مکانی پیدا کردم. بعد از نماز آن سید بزرگوار را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم و در حرم جست و جو کردم؛ اما باز او را ندیدم. قصد داشتم ایشان را ملاقات نمایم و چند قرانی پول بدهم و شب نزد خودم نگه دارم که میهمان من باشد. ناگاه به خاطر آمد این سید که بود؟

و آیات معجزات گذشته را متوجه شدم، از جمله این که من دستور او را در مراجعت به کاظمین علیهم السلام اطاعت کردم با آن که در بغداد کار مهمی داشتم. و این که مرا به اسم صدا زد، با این که او را تا به حال ندیده بودم. و این که می‌گفت: «موالیان ما». و این که می‌فرمود: «من شهادت می‌دهم» و همچنین دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر فصل خود و غیر این‌ها که تماماً گذشت و این مسائل باعث شد

من یقین کنم ایشان حضرت بقیة الله (ارواحنا فداء) است. مخصوصاً در قسمت اذن دخول و پرسیده این که آیا امام زمان خود را می شناسی، یعنی وقتی گفتم: می شناسم فرمودند: «سلام کن». چون سلام کردم تبسم کردند و جواب دادند. لذا نزد کفشداری آمدم و از حال آن حضرت سؤال کردم، کفشدار گفت: ایشان بیرون رفت. بعد پرسید این سید رفیق تو بود؟

گفتم: بلی.

بعد از این اتفاق به خانه میهمان دار خود آمدم و شب را در آن جا به سر بردم. صبح که شد نزد جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین رفتم و هر آن چه را دیده بودم نقل کردم.

ایشان دست خود را بر دهانش گذاشت و مرا از اظهار این قصه و افشای این سرّ نهی نمود و فرمود: خداوند تو را موفق کند.

به همین جهت من آن را مخفی می داشتم و به احدی اظهار نمی نمودم تا این که یک ماه از این قضیه گذشت. روزی در حرم مطهر سید جلیلی را دیدم که نزد من آمد و پرسید: «چه دیده ای؟»
گفتم: چیزی ندیده ام.

باز سؤالش را تکرار کرد، اما من به شدت انکار نمودم. او هم ناگهان از نظرم ناپدید شد^(۱).

۱- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۲۲۰، حکایت ۱۰۸.

۲۰- غیبت امام زمان علیه السلام لطفی از الطاف الهی است

مرحوم آقا محمد باقر وحید بهبهانی رحمته الله فرمود:

اوائلی که به کربلای معلی وارد شدم روی منبر مردم را موعظه می‌کردم. روزی حدیث شریفی که در کتاب «خرائج راوندی» نقل شده است لا به لای صحبت‌ها بر زبانم جاری شد، مضمون حدیث این است: «زیاد نگویند، چرا حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) ظهور نمی‌کنند. چون شما طاقت معاشرت با ایشان را ندارید؛ زیرا لباس حضرت خشن و درشت و خوراک ایشان نان جو است». بعد هم گفتم: از الطاف الهی نسبت به ما، غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. چون ما طاقت اطاعت ایشان را نداریم.

اهل مجلس به یکدیگر نگاهی می‌انداختند و شروع به نجوا کردند و می‌گفتند: این مرد راضی نیست آن حضرت ظهور کند تا مبادا ریاست از دستش برود.

و به حدی زمزمه در بین مردم افتاد که من ترسیدم، به سرعت از منبر فرود آمدم و به خانه رفتم و در را بستم.

بعد از ساعتی در خانه را زدند، پشت در آمدم و گفتم: کیستی؟

گفت: فلانی که سجاده بردار تو هستم.

در را گشودم، او سجاده را از همان جا به حیاط خانه پرت کرد و

گفت: ای مرتدّ، سجّاده‌ات را بردار؛ در این مدّت بی خود به تو اقتدا کردیم و عبادات خود را باطل انجام دادیم.

من سجّاده را برداشتم. او هم رفت و از ترسی که داشتم در را محکم بستم و متحیّر نشستم. پاسی از شب گذشت ناگاه صدای در منزل بلند شد، من با وحشت هر چه تمام‌تر پشت در رفتم و گفتم: کیستی؟

دیدم همان سجّاده بردار است که با معذرت خواهی و اظهار عجز و بیچارگی آمده و مرا قسم‌های غلیظ می‌دهد که در را باز کنم؛ اما من از ترس در را باز نمی‌کردم. آن قدر قسم خورد و اظهار عجز نمود که به راستی و صداقتش یقین کردم و در را گشودم، ناگاه خود را بر پاهای من انداخت و آن‌ها را می‌بوسید. به او گفتم: ای مسلمان، آن سجّاده آوردن و مرتدّ گفتن تو به من چه بود و این پا بوسیدنت چیست؟

گفت: مرا سرزنش نکن، وقتی از نزد شما رفتم و نماز مغرب و عشاء را به جا آوردم و خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم. حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام ظهور فرموده‌اند. خدمت ایشان مشرف شدم، حضرت به من فرمودند: «فلانی، عبای تو از اموال فلان شخص است و تو ندانسته آن را از دیگری گرفته‌ای، حال باید آن را به صاحبش بدهی». من عبا را به صاحب اصلی‌اش دادم.

سپس فرمودند: «قبایت نیز مربوط به فلان شخص است و تو آن را

از دیگری خریده‌ای، باید این را هم به صاحب اوّلش برگردانی». و همین طور همه لباس‌هایم را دستور دادند به مردم بدهم. بعد نوبت به خانه و ظروف و فرش‌ها و چهارپایان و زمین‌ها و سایر چیزها رسید و برای هر یک مالکی معین کردند و به او ردّ نمودند. سپس فرمودند: «همسری که داری خواهر رضاعی توست و تو ندانسته با او ازدواج کرده‌ای، باید او را هم به خانواده‌اش رد کنی». این کار را هم کردم.

من پسری به نام قاسم علی دارم، ناگاه در این اثنا همان جا پیدا شد و همین که نظر حضرت بر او افتاد فرمودند: «این پسر هم از این زن متولّد شده است و فرزند حرام می‌باشد، این شمشیر را بردار و گردنش را بزن».

در این جا من غضبناک شدم و گفتم: به خدا قسم تو سید نیستی و از ذریّه پیغمبر نمی‌باشی چه رسد به این که صاحب الزّمان باشی! همین که این سخن را گفتم از خواب بیدار شدم و فهمیدم ما طاقت اطاعت و فرمان برداری از آن حضرت را نداریم و صدق فرمایش جناب عالی بر من معلوم شد و از عمل خود نادم و از گفته خود پشیمانم. مرا عفو فرمایید^(۱).

۱- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۳۹۱، حکایت ۲۱۲.

۲۱- ارشاد به این که

شیفتگان واقعی امام زمان علیه السلام اندک هستند (۱)

عالم جلیل آخوند ملا علی قزوینی در کتاب «معدن الأسرار» نقل می‌کند: زمانی تعداد مقدّسین نجف اشرف خیلی زیاد شد. آن‌ها روزی دور هم جمع شدند و گفتند:

آیا زمانی خواهد رسید که مردمی بهتر از ما وجود داشته باشد و از جمع ما نیکوتر هم پیدا شود؟! پس این حدیث که می‌گوید: «وقتی سیصد و سیزده نفر انسان مؤمن جمع شوند حضرت صاحب الأمر (ارواحنا فداه) ظهور می‌کنند» اگر راست باشد باید ایشان در زمان ما ظهور کنند، چون هر انسان صالحی که در کره زمین هست وقتی بخواهد خود را به مرتبه‌ای از کمال برساند و از دنیا بگذرد دست از وطن برداشته و دل از دنیا کنده خودش را به سرزمین مقدس کربلا می‌رساند و بعد هم هر کسی از این افراد که کمالاتش بیشتر شود و بسیار زاهد باشد از آب شیرین و میوه‌های کربلا دست می‌کشد و به نجف اشرف می‌آید و مجاور قبر مطهر آقا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود و در این شهر سکنی اختیار می‌کند.

خلاصه این که نتیجه مذاکراتشان آن شد که آنچه از آدم‌های صالح که الآن در نجف هست زبده صلحای تمام کره زمینند و از طرفی

امروزه تعداد صالحان در این شهر بیشتر از سیصد و سیزده نفر است، پس اگر آن حدیث راست باشد باید حضرت صاحب الزمان علیه السلام ظهور کنند. و چرا این کار را نمی‌کنند؟!

بعد از تفکر بسیار بنا را بر این گذاشتند که برای حل این مشکل از بین خودشان یک نفر را که از همه زاهدتر و مورد قبول همه‌شان است انتخاب نمایند و بیرون بفرستند تا بلکه بتواند چاره این معضل را به دست آورد.

لذا همه مؤمنین و صلحای شهر را جمع کردند و آن‌ها را دو قسمت کردند، یک قسمت را که همه به افضل بودنشان اعتراف داشتند نگه داشتند و بقیه را رها کردند. باز دوباره همان تعداد را هم قسمت کردند و آن جمعی که مورد قبول همه بود انتخاب کردند و به همین منوال جمع خود را کمتر و کوچکتر می‌کردند تا بالأخره از بین همه‌شان یک نفر انتخاب شد که آن یک نفر به اقرار همه از تمام آن‌ها با فضیلت‌تر بود. او را با توکل بسیار به محوطه وادی السلام بیرون نجف فرستادند تا شاید راز این سرّ را که چرا امام زمان علیه السلام ظهور نمی‌فرمایند کشف کند.

آن شخص عالم، و متقی زاهد بیرون رفت و بعد از این که مدتی گذشت به نزد رفقای خود برگشت و گفت: همین که اندکی از نجف بیرون رفتم سیاهی شهری به نظرم آمد، پیش رفتم تا داخل آن شهر

شدم. از کسی سؤال کردم، این شهر چه نام دارد؟ گفت: این شهر، شهر حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

نشان خانه آن حضرت را از او سؤال نمودم و با شوق و شغف تمام خود را به در خانه ایشان رساندم و دق الباب نمودم. یکی از ملازمان آقا بیرون آمد.

گفتم: می خواهم خدمت امام زمان علیه السلام شرفیاب شوم.

آن مرد رفت و برگشت و گفت امام فرموده اند: «دختر فلان شخص را که نامش فلان و رتبه اش بهمان است و در نام و نسب و شرف و رتبه فوق بزرگان این شهر است به عقد تو درآورده ام، تو امشب به خانه آن شخص برو و همان جا بمان و فردا به نزد ما حاضر شو».

من خانه آن شخص را پیدا کردم و به منزل او رفتم و پیغام امام علیه السلام را به او رساندم. او قبول کرد و بنای زفاف را برای من گذاشتند. چون شب شد عروس را به حجله گاه آوردند و همین که خواستم به نزد او بروم، ناگاه آواز طبل جنگ به گوشم رسید.

پرسیدم: چه خبر است؟

گفتند: حضرت صاحب الزمان علیه السلام می خواهند خروج کنند. من با خود گفتم: اشکال ندارد، ایشان بروند ما نیز پشت سرشان خواهیم رفت. و در همین فکر و خیال بودم که قاصد آن حضرت رسید که: «بسم الله! ما خروج کردیم، با ما بیا تا به جهاد دشمنان برویم».

من گفتم: عرض مرا به آن حضرت برسانید و بگویید ایشان تشریف ببرند من نیز پشت سرشان خواهم آمد.
قاصد رفت و سریعاً بازگشت و گفت: حضرت می‌فرمایند، «فوراً باید بیایی!»

من گفتم: اگر چه امام چنین فرموده است، ولی من الان نخواهم آمد. تا این حرف را زدم ناگاه خود را در همان صحرای نجف اشرف دیدم که نه شبی بود و نه شهری و نه عروسی و نه اتاقی.
و دانستم تمام این قضایا در عالم کشف بوده نه شهود و فهمیدم که ما را قوه اطاعت آن حضرت نیست و امام خواستن ما لقلقه زبان است^(۱).



۱- برکات حضرت ولی عصر «عج»، ص ۴۲۱، حکایت ۲۳۶
قطعاً هر انسانی تا تزکیه نفس نکند و اخلاقی را تهذیب نکرده باشد در هر حادثه و اتفاقی ممکن است به همین صورت سقوط کند اگر چه عمری را به انجام اعمال مستحبی و امثال ذلک گذرانده باشد. لذا بر هر مسلمانی واجب است با گذراندن مراحل تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و امتحان و آزمایش شدن در هر مرحله، خودش را آماده این طور قضایا و جریانات بکند.

۲۲- ارشاد به این که

شیفتگان واقعی امام زمان علیه السلام اندک هستند (۲)

سید العلماء العالمین و سند الفقهاء الراشدین حجّة الاسلام آقای سید علی اکبر خویی رحمته الله این قضیه را نقل فرموده‌اند:

زمانی که از نجف اشرف به «حله سیفیه» رفته بودم در میان بازار حله قبه‌ای که همانند مسجد بود نظرم را جلب کرد بر بالای سردر آن ساختمان نوشته بود: «هذا مقام صاحب الزمان علیه السلام» و زیارت مختصری از زیارت امام زمان علیه السلام نیز نقش بسته بود. مردم آن شهر از راه دور و نزدیک به آن مکان می‌آمدند و به دعا و تضرع و زاری و توسّل مشغول می‌شدند.

از اهالی حله سبب نامگذاری آن مکان را پرسیدم همه جواب دهندگان، قضیه نامگذاری آن مکان را این‌گونه تشریح کردند:

این مکان خانه یکی از علمای حله بنام شیخ علی حلاوی رحمته الله بوده است او مردی بسیار زاهد و عابد و متقی و از منتظران حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) بوده است.

«شیخ علی» همیشه با امام زمان علیه السلام عتاب و خطاب می‌کرده و از زیادی یاران و عاشقان حضرت سخن می‌گفته است. همیشه با حضرت چنین صحبت می‌کرده است: چرا شما هنوز در پرده غیبت و

از دیده‌ها پنهان هستید در حالی که غیبت شما در این زمان هیچ وجهی ندارد زیرا یاران و عاشقان شما همچون برگ درختان و قطرات باران در همه بلاد شیعه، بسیار شده‌اند و در همین شهر «حله» بیش از هزار یاور دارید پس چرا ظهور نمی‌کنید و دنیا را پر از عدل و داد نمی‌نمایید؟!

روزی بر حسب اتفاق به بیابان رفته بود و همین سخنان را با امام زمان علیه السلام می‌گفت: ناگهان عربی بادیه نشین نزد او حاضر شد و فرمود: «جناب شیخ! این همه عتاب و خطاب‌ها را به چه کسی می‌گویید؟» شیخ علی عرض کرد: خطاب من به حجّت وقت حضرت امام زمان علیه السلام است. ایشان در این زمان این همه یاران مخلص و صمیمی دارند، در همین شهر حله بیش از هزار نفر از آن‌ها هستند ظلم و جور نیز عالم را فرا گرفته است پس چرا آن حضرت ظهور نمی‌فرمایند؟

آن مرد عرب فرمود: «یا شیخ! من صاحب الزمان هستم، اینقدر با من عتاب و خطاب مکن. واقعیت به این گونه‌ای که تو فهمیده‌ای نیست. اگر سیصد و سیزده نفر اصحاب من موجود بودند، ظاهر می‌شدم! در همین حله که می‌گویی: بیش از هزار نفر مخلص واقعی دارم، واقعیت این‌گونه نیست، فقط دو نفر اخلاص واقعی دارند که یکی تو هستی و دیگری، فلان شخص قصاب است اگر می‌خواهی

حقیقت مطلب بر تو آشکار گردد، برو مخلصین واقعی مرا که می شناسی دعوت کن و در شب جمعه برای آنها در صحن حیاط منزلت مجلس مهیا کن و همان شخص قصاب را هم دعوت کن و دو بزغاله بر بالای بام خانهات بگذار و منتظر ورود من باش تا بر بالای بام خانهات بیایم و واقعیت را به تو بفهمانم و بدانی که اشتباه کرده‌ای» هنگامی که سخن آن بزرگوار به پایان رسید ناگهان از نظر «شیخ علی» غایب شد.

حلاوی خوشحال و مسرور به حلّه بازگشت و قضیه را با آن قصاب در میان گذاشت و با صلاح‌دید و مشورت یکدیگر از میان آن هزار نفر که همه آنها را از صلحا و اخیار و ابرار و عاشقان حقیقی حضرت بقیّة الله (ارواحنا فداه) می دانستند چهل نفر را انتخاب کردند. شیخ آن چهل نفر را دعوت کرد تا در شب جمعه به منزلش بیایند و به لقاء حضرت مهدی علیه السلام شرفیاب شوند.

چون شب جمعه فرا رسید آن مرد قصاب با آن چهل نفر در صحن حیاط خانه شیخ حلاوی اجتماع کردند همه آنها با طهارت و رو به قبله و مشغول ذکر و صلوات و دعا بودند و ورود حضرت را انتظار می کشیدند، «شیخ علی» نیز قبلاً دو بزغاله بر بام خانه گذاشته بود و اکنون در میان مجلس در انتظار محبوب حقیقی لحظه شماری می کرد. چون پاسی از شب گذشت، نور عظیمی در آسمان ظاهر گردید و

سرتاسر آفاق را پر کرد نوری بسیار درخشنده‌تر از خورشید بود اندک‌اندک آن نور به خانه شیخ متوجه شد و بالأخره بر بالای بام آن خانه قرار گرفت، پس از لحظاتی صدایی از پشت بام بلند شد و آن قصاب را به پشت بام دعوت کرد و قصاب فرمان را امتثال کرد و به پشت بام رفت آن بزرگوار فرمودند که یکی از بزغاله‌ها را نزدیک ناودان ببرد و سر آن را ببرد به گونه‌ای که همه خون او از ناودان بر صحن خانه ریخته شود!

قصاب، فرمان حضرت را اجرا کرد. خون بزغاله را از ناودان بر صحن حیاط ریخت. وقتی آن چهل نفر خون را دیدند ظن قوی پیدا کردند که حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) سر آن قصاب را از بدن جدا ساخته‌اند و این خون قصاب است که از ناودان جاری است!

پس از آن، صدایی از پشت بام بلند شد و شیخ علی حلاوی - صاحب خانه - را به بام فرا خواند، شیخ بالای بام رفت و دید مرد قصاب صحیح و سالم ایستاده است و یکی از بزغاله‌ها در کنار ناودان ذبح شده است. در این هنگام آن بزرگوار به قصاب امر فرمودند که بزغاله دیگری را نیز در کنار ناودان ذبح کند! قصاب بزغاله دوم را کنار ناودان آورد و آن را ذبح کرد و خون آن از ناودان در میان صحن حیاط ریخت. آن چهل نفر که در صحن خانه بودند قطع پیدا کردند که حضرت مهدی علیه السلام «شیخ علی» را نیز به قتل رسانده‌اند و به زودی

یک یک آن‌ها نیز به قتل خواهند رسید! پس تمام آن‌ها از صحن خانه شیخ بیرون آمدند و پا به فرار نهادند!

در این هنگام حضرت بقیّة الله (ارواح‌ناده) به «شیخ علی» فرمودند: الان به صحن خانه برو و آن چهل نفر را دعوت کن که بر بام بیایند و مرا دیدار کنند! شیخ از بام پایین آمد و چون در حیاط رسید، هیچ کس را ندید! بنا بر این به پشت بام برگشت و داستان فرار آن گروه را به حضرت عرض کرد. آن بزرگوار فرمودند: «دیگر اینقدر عتاب و خطاب نکن. این شهر حله بود که می‌گفتی: بیش از هزار نفر از مخلصین ما در آن هستند. پس چرا از این افراد انتخاب شده، هیچ کس غیر از تو و این قصاب نماند؟! شهرهای دیگر را نیز به همین نحو قیاس کن!» چون سخن به اینجا رسید آن بزرگوار از نظر شیخ علی و مرد قصاب غایب شدند.

پس از آن «شیخ علی حلاوی» آن بقعه را مرمت و به نام «مقام صاحب الزمان علیّه السلام» نامگذاری کرد از آن زمان تا کنون آن جایگاه شریف مطاف مردمان و زیارتگاه خاص و عام است^(۱).

۱- العبقری الحسان، ج ۲، ص ۷۷ (نقل از عنایات حضرت مهدی (ع) به علما و طلاب).

۲۳- ارشاد به این که

شیفتگان واقعی امام زمان علیه السلام اندک هستند (۳)

در قدیم، ساختمان مسجد جمکران در قم آنقدر وسعت نداشت که جمعیت زیادی در آن جمع شود علاوه راه ماشین خوبی هم نداشت که مردم به سهولت بتوانند به آنجا بروند لذا مسجد جمکران تنها برای چند نفر عاشقان پر حرارت آن حضرت باقی می ماند که آنها به هر نحوی که ممکن بود شب‌های جمعه، خود را به آنجا می رساندند ولی بقیه شب‌ها مسجد خالی بود که طبعاً درش را خادم مسجد می بست و می رفت. پیرزن باصفایی که شاید مکرر خدمت حضرت ولی عصر (ارواح‌افداه) در خواب و بیداری رسیده بود، پس از آن که مسجد را توسعه داده بودند، شب جمعه‌ای به مسجد جمکران می رود و صدها بلکه هزارها نفر را می بیند که در مسجد و اطاق‌ها و حتی در فضای باز اطراف مسجد برای عبادت و توسل به آن حضرت جمع شده‌اند و همه نسبت به آن حضرت عرض ارادت می کنند. خودش می گفت:

من وقتی این جمعیت را دیدم و با جمعیت قبل از توسعه مسجد مقایسه کردم خیلی خوشحال شدم که بحمدالله مردم، اطراف مولایم، حضرت حجة بن الحسن جمع شده‌اند و به آن حضرت اظهار

علاقه می‌کنند، با این خوشحالی وارد مسجد شدم و اعمال مسجد را انجام دادم و سپس زیارت آل یاسین را خواندم و مقداری بازیان خودم با آن حضرت حرف زدم ضمناً به وجود مقدّس آن حضرت عرض کردم: آقا خیلی خوشحالم که مردم، زیاد به شما علاقه پیدا کرده‌اند و شب‌ها جمعیت زیادی به دور مسجد جمع می‌شوند و به شما اظهار علاقه می‌کنند. سپس از مسجد بیرون آمدم و غذای مختصری از همان غذاهایی که در مسجد به همه می‌دادند خوردم و به یکی از حجرات مسجد که قبلاً برای استراحت آن را آماده کرده بودم رفتم و خوابیدم. در عالم خواب و یا در عالم معنا، دیدم حضرت بقیةالله به مسجد جمکران تشریف آورده‌اند و در میان مردم راه می‌روند. ولی کسی به آن حضرت توجه نمی‌کند، من از اطاقم بیرون دویدم و سلام کردم، آقا با کمال ملاحظت جواب فرمودند: کلماتم را که در بیداری خدمتشان عرض کرده بودم تکرار کردم و گفتم: آقا جان، قربان خاک پای شما کردم، خوشحالم که بحمدالله مردم به شما علاقه و محبت زیادی پیدا کرده‌اند و این همه جمعیت برای شما بدین جا آمده‌اند. آن حضرت آهی کشیدند و فرمودند: همه جمعیت برای من به اینجا نیامده‌اند بیا با هم برویم از آن‌ها سؤال کنیم که چرا به اینجا آمده‌اند. گفتم: قربانتان کردم در خدمتتان هستم.

در همان عالم خواب در خدمت حضرت ولی عصر(عج) به میان

جمعیت آمدیم. آن حضرت از یکایک مردم سؤال می فرمود: شما چرا بدین جا آمده‌اید؟

یکی می گفت: آقا مریضی دارم که دکترها جوابش کرده‌اند.

دیگری می گفت: مستأجرم، خانه ملکی می خواهم.

دیگری نیز می گفت: مقروضم، فشار طلبکار مرا به در خانه شما

کشانده است.

چهارمی از دست شوهرش می نالید و پنجمی از دست زنش

شکایت داشت. و بالاخره هر یک حاجتی داشتند که در واقع

خودخواهی و حبّ نفس آنها را وادار کرده بود که به این جا بیایند.

حضرت فرمودند: فلانی دیدی، این‌ها برای من به این جا نیامده‌اند،

این‌ها تازه افراد خوب این جمعیت هستند که به من اعتقاد دارند و

حاجتشان را از من می خواهند و مرا واسطه فیض می دانند و اگر از

این‌ها بگذریم جمع زیادی هستند که تنها برای تفریح به این جا

آمده‌اند. حتی بعضی از این‌ها یقین به وجود من ندارند، سپس در

همان حال دیدم یک نفر در قسمتی از این مسجد نشسته که او فقط

برای زیارت آقا ولی عصر (عجل الله تعالی) آمده است. حضرت فرمودند:

بیا تا احوال او را هم پرسیم. در خدمت آقا در همان عالم خواب نزد

سید معممی که فکر می‌کنم از علماء بود؛ رفتیم. او زانوهایش را در

بغل گرفته بود و در گوشه‌ای نشسته بود و چشمش به اطراف

می‌گردید، دنبال گمشده‌اش می‌گشت. وقتی چشمش به آقا افتاد از جا پرید و به دست و پای آقا افتاد و گفت: پدر و مادر و جانم به قربانتان. کجا بودید که به انتظارتان نزدیک بود قالب تهی کنم. حضرت دست او را گرفتند و او به دست آن حضرت بوسه می‌زد و گریه می‌کرد. آقا از او سؤال کردند که شما چرا بدین جا آمده‌اید؟ او چیزی نگفت و بر شدت گریه‌اش افزود. حضرت دوباره سؤالشان را تکرار کردند. او گفت: آقا من، کی از شما غیر وصل شما را خواسته‌ام؟ من شما را می‌خواهم! بهشت من شماست، دنیا و آخرت شماست! من یک لحظه ملاقات شما را به ماسوی‌الله نمی‌دهم!

جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم

این متاعی است که هر بی‌سرو پایبی دارد

آقا رو به من کردند و فرمودند: مثل این شخص که فقط برای من به اینجا آمده باشد، چند نفری بیشتر نیستند که آنها هم به مقصد می‌رسند^(۱).

۱- ملاقات با امام زمان(ع)، ج ۲، ص ۱۷۷ - ۱۸۱.

۲۴- فلسفه کثرت ثواب بر زائرین و عزاداران امام حسین علیه السلام

سید بحرالعلوم رحمته الله به قصد تشریف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله که گریه بر امام حسین علیه السلام گناهان را می‌آمرزد فکر می‌کرد. همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد، بعد پرسید: «جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته‌ای؟ و در چه اندیشه‌ای؟ اگر مسأله علمی است بفرمایید شاید من، هم اهل باشم؟»

سید بحرالعلوم عرض کرد: در این باره فکر می‌کنم که چطور می‌شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه‌کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌دهد؛ مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت برمی‌دارند ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملشان می‌نویسند و برای یک فطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره‌شان آمرزیده می‌شود؟ آن سوار عرب فرمود: «تعجب نکن! من برای شما مثالی می‌آورم تا مشکل حل شود.

سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می‌رفت. در شکارگاه از لشکریان دور شد و به سختی فوق‌العاده‌ای افتاد و بسیار گرسنه شد. خیمه‌ای را دید، وارد آن خیمه شد. در آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید. آن‌ها در گوشه خیمه بز شیردهی داشتند و از راه مصرف شیر این بز زندگی خود را می‌گذراندند.

وقتی سلطان وارد شد او را نشناختند، ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریدند و کباب کردند. چون چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند. سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد از ایشان جدا شد و هر طوری بود خودش را به درباریان رساند و جریان را برای اطرافیان نقل کرد، در نهایت از ایشان سؤال کرد، اگر من بخواهم پاداش میهمان‌نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم چه عملی باید انجام بدهم؟

«یکی از حضار گفت، به او صد گوسفند بدهید.»

«دیگری که از وزراء بود، گفت صد گوسفند و صد اشرفی بدهید.»

«یکی دیگر گفت، فلان مزرعه را به ایشان بدهید.»

«سلطان گفت: هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده‌ام، چون آن‌ها هر چه را که داشتند به من دادند و من هم باید هر چه دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.»

بعد سوار عرب به سید فرمود: «حالا جناب بحرالعلوم، حضرت سید الشهداء علیه السلام هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد، پس اگر خداوند به زائرین و گریه‌کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد نباید تعجب کرد، چون خدا که خدایی‌اش را نمی‌تواند به

سیدالشهداء علیه السلام بدهد. پس هر کاری که می‌تواند آن را انجام می‌دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین علیه السلام، به زوار و گریه‌کنندگان آن حضرت هم درجاتی عنایت می‌کند، در عین حال این‌ها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی‌داند.

وقتی شخص عرب این مطالب را فرمود از نظر سید بحرالعلوم غائب شد^(۱).



۱- برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۲۰۸، حکایت ۱۰۴.

۲۵- مصیبتی که آن حضرت

به جای اشک، خون می‌گرید، کدام مصیبت است؟

شیخ جلیل ملاً سلطانعلی روضه‌خوان تبریزی که از جمله عبّاد و زهّاد بود نقل کرد:

در عالم رؤیا به حضور حضرت بقیة الله (ارواحن فداه) مشرف شدم و خدمت ایشان عرض کردم: مولای من آن چه که در زیارت «ناحیه مقدسه» ذکر شده است که می‌فرماید: «فلا بدبتک صباحاً و مساءً و لا بکینّ علیک بدل الدّموع دماً؛ یا جدّاه یا ابا عبدالله هر صبح و هر شام برایت با صدای بلند و فریاد ضجّه می‌زنم و به جای اشک، خون گریه می‌کنم» آیا صحیح است؟ حضرت فرمودند: بلی صحیح است.

عرض کردم: آن مصیبتی که در آن به جای اشک خون گریه می‌کنید کدام است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام است؟ فرمودند: «نه، اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود در این مصیبت او هم خون گریه می‌کرد».

گفتم: آیا مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟

فرمود: «نه، بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام در حیات بود او هم در

این مصیبت خون‌گریه می‌کرد».

عرض کردم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

فرمود: «نه، حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم اگر زنده بود در این

مصیبت خون‌گریه می‌کرد».

عرض کردم: پس این کدام مصیبت است که من نمی‌دانم؟

فرمودند: آن مصیبت، مصیبت اسیری حضرت زینب علیها السلام است (۱).

۱- برکات حضرت ولی عصر (ع)، ص ۳۹۱، حکایت ۲۱۱.

۲۶- تأویل آیه «کهیصص»

در باره وقایع کربلا، توسط حضرت بقیه الله علیه السلام

یکی از کسانی که در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خدمت حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام مشرف شده است سعد بن عبدالله شهری است. وی همراه با احمد بن اسحاق قمی در سامرا به منزل امام حسن عسکری علیه السلام وارد می شود و در آن جا توفیق می یابد که پاسخ سؤالات خود را از زبان مبارک حضرت بقیه الله علیه السلام بشنود. یکی از سؤالات سعد بن عبدالله درباره تأویل آیه شریفه «کهیصص» بوده است و حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام این چنین پاسخ فرمودند: این حروف، خبر غیبی است که خداوند بنده خود، زکریا را به آن مطلع ساخت و سپس آن واقعه را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است.

حضرت زکریا از خدا درخواست کرد که اسماء خمسۀ نجباء علیهم السلام را به او تعلیم فرماید. پس جبرئیل بر او نازل شد و نام های شریف ایشان را به او تعلیم کرد.

هنگامی که زکریا نام حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام

را ذکر می‌کرد خوشحال می‌شد و اندوهش برطرف می‌گشت. ولی چون نام امام حسین علیه السلام را ذکر کرد، گریه گلوی او را می‌گرفت و اشک او جاری می‌شد و غمگین می‌گردید. بالاخره روزی که حضرت زکریا عرض کرد: «خداوندا! چه چیز باعث گردیده است که هرگاه نام چهار نفر از این بزرگواران را ذکر می‌کنم خاطر من آرامش می‌یابد و غصه‌ام برطرف می‌شود. ولی هنگامی که نام امام حسین علیه السلام را بر زبان می‌آورم اشکم جاری می‌شود و غصه‌ام افزون می‌گردد؟»

خداوند به زکریا قصه شهادت امام حسین علیه السلام را خبر داد و فرمود: «کهیص» پس «کاف» به کربلا، «ها» به هلاکت عترت طاهره علیهم السلام «یا» به یزید (لعنة الله عليه) که بر حسین ستم نمود اشاره دارد «عین» نیز به عطش حسین و «صاد» به صبر و شکیبایی ایشان اشاره دارد.

چون زکریا این داستان را شنید ناراحت و محزون گردید و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد و مردم را از وارد شدن نزد خودش منع کرد و گریه و زاری می‌کرد و ناله سر می‌داد و می‌گفت: «خدایا! آیا بهترین خلق خود را به اندوه فرزندش مبتلا می‌نمایی؟! آیا این مصیبت را بر او نازل می‌کنی؟ آیا به علی و فاطمه علیهم السلام لباس سوگ می‌پوشانی؟ آیا این بلا را در خانه ایشان نازل می‌کنی؟»

سپس زکریا گفت: «خداوندا! مرا فرزندی عطا کن که در هنگام پیری چشمم به دیدار او روشن گردد و او را چنان قرار ده که در نزد من مانند حسین علیه السلام باشد به گونه‌ای که چون او را به من عطا کنی مرا شیفتهٔ محبتش گردانی و پس از آن مرا به مصیبت و اندوه او سوگوار گردانی. آن چنان که حبیب خودت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به اندوه فرزندش امام حسین علیه السلام مبتلا می‌سازی!»

خداوند دعای زکریا را مستجاب نمود و یحیی علیه السلام را به او عطا فرمود و شهادت حضرت یحیی علیه السلام موجب اندوه حضرت زکریا شد. مدت حمل حضرت یحیی علیه السلام نیز مانند مدت حمل امام حسین علیه السلام شش ماه بود و برای این واقعه، داستانی طولانی است ^(۱).

۲۷- ارشاد امام زمان علیه السلام به متوسلین حضرت ابوالفضل علیه السلام

حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبایی قمی، داستانی را از آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله (متوفی ۷ صفر ۱۴۱۴ قمری) این چنین نقل کرده‌اند:

یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود برای من چنین نقل کرد که: من مشکلی داشتم. لذا به مسجد جمکران رفتم و درد دل خود را به محضر حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان (روحی له الفداء) عرضه داشتم و از ایشان خواستم که نزد خدا شفاعت کنند تا مشکلم برطرف شود. برای این منظور چندین دفعه به مسجد جمکران رفتم. ولی نتیجه‌ای ندیدم.

روزی هنگام نماز دلم شکست و عرض کردم: مولا جان آیا جایز است که در محضر شما و در منزل شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من می‌باشید آیا زشت نیست که با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم علیه السلام متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟!

از شدت تأثر بین خواب و بیداری قرار گرفته بودم. ناگهان با چهره

نورانی قطب عالم امکان حضرت حجة بن الحسن العسکری (ارواحنا له
 الفداء) مواجهه شدم. بدون تأمل به حضرتش سؤال کردم. حضرت با
 محبت و بزرگواری جوابم را دادند و فرمودند: نه تنها زشت نیست و
 نه تنها ناراحت نمی شوم که به علمدار کربلا متوسل شوی بلکه
 شما را راهنمایی هم می کنم که به حضرتش چه بگویی. چون
 خواستی از حضرت ابوالفضل حاجت بخواهی این چنین بگو: «یا ابا
 الغوث ادرکنی!»^(۱).

فصل دوم

توقیعات

توقیع مبارک از ناحیه مقدسه به افتخار محمد بن عثمان رضی الله عنه

مقام مقدس حضرت امام عصر روحی له الفداء طی این توقیع مبارک بوسیله جناب محمد بن عثمان که از نواب خاص حضرت در زمان غیبت صغری است در پاسخ به مسائلی که برخی از شیعیان نموده‌اند، چنین فرموده‌اند:

* اما این که در مورد نماز خواندن هنگام طلوع و غروب آفتاب سؤال کرده‌ای.

پس اگر چنان باشد که می‌گویند «آفتاب در میان دو شاخ شیطان طلوع و غروب می‌نماید» پس بدین ترتیب برای شکست دادن شیطان و بینی او را به خاک مالیدن، هیچ چیز بهتر از نماز نیست. پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

* درباره اموالی که برای ما وقف می‌کنند سؤال کرده‌ای.

در این مورد اگر صاحب ملک آن را تحویل و به تصرف وقف داده باشد دیگر نمی‌تواند در آن تصرف کند و برای او بازگشتی نیست چه محتاج باشد یا نباشد ولی اگر تسلیم نکرده است اختیار او باقی است و می‌تواند در آن ملک تصرف نماید.

* در مورد اموال ما سؤال کرده بودی که آیا می‌شود آن را تصرف نمود یا حلال دانست؟

اگر کسی بدون اجازه ما در این گونه اموال تصرف کند ملعون است و ما در روز قیامت دشمن او خواهیم بود همان گونه که پیامبر بزرگ (ص) می‌فرماید: «الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَ لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ مُجَابٍ؛ هر کس اموال عترت مرا که خداوند تصرف در آن را بدون اجازه آنها حرام فرموده است، حلال بداند مورد لعن من و همه انبیاء می‌باشد (دور از رحمت الهی است)». و هر کس به ما ظلم کند در زمره ستمکاران و مورد لعنت خداوندی است چنان که خداوند می‌فرماید: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^(۱) آگاه باشید که ستمگران مشمول لعنت ما هستند.

* در مورد سؤال از بچه‌ای که یک بار ختنه شده ولی پس از آن در موضع ختنه پوست روییده باشد آیا برای بار دوم ختنه لازم است یا خیر؟

بلی واجب است برای بار دیگر نیز ختنه کنند زیرا زمینی که شخص ختنه نشده بر آن بول (ادرار) می‌کند تا چهل روز به درگاه خداوند بزرگ ناله و شکایت می‌کند.

* در پاسخ این که نمازگزاری که آتش، عکس و چراغ در جلوی او باشد آیا نمازش صحیح است یا خیر؟

اگر اجداد و نیاکان نمازگزار از بت پرستان و آتش پرستان نباشند نماز آنها صحیح است ولی در صورتی که پدران و مادرانشان بت پرست و آتش پرست بوده‌اند نماز آنان در حالی که آتش، عکس و چراغ در پیش روی آنان باشد جایز نیست (ممکن است با یاد گذشتگان و روش آنها دست از توحید و خداپرستی بردارند).

* سؤال کردید در مورد این که شخصی به ما ملکی می‌دهد و کسی را برای آبادی آن مالک معین می‌کند تا پس از وضع مخارج بقیه درآمد را برای ما بفرستد.

برای کسی که از طرف مالک و صاحب آن برای این کار تعیین شده جایز است و برای غیر او جایز نیست.

* سؤال کردید: آیا جایز است از میوه درخت‌هایی که از کنار آنها عبور می‌کنیم بخوریم؟

خوردن میوه این گونه درخت‌ها برای عبورکننده حلال ولی بردن آن حرام است.^(۱) (ظاهراً منظور درخت‌هایی است که شاخه‌های آنها از دیوار باغ بیرون آمده و در مسیر عابر قرار گرفته باشد که خوردن آن جایز و حلال است).

۱- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۵۸، ح ۳۵۱.

توقیع مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام

در تأیید محمد بن عثمان عمری

اسحاق بن یعقوب می‌گوید: در مورد برخی از مسائل که برای من به صورت مشکل باقی مانده بود از جناب محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه خواهش کردم که نامه و عریضه‌ام را تقدیم پیشگاه مقدّسه حضرت بقیّة الله امام زمان علیه السلام بنماید سپس فرمانی به خط مولای عزیزمان حضرت صاحب الزّمان به دست من رسید و طیّ آن فرموده بودند: «محمد بن عثمان - که خداوند از او و پدرش راضی باد - مورد اعتماد من و نامه او نامه من است» (یعنی هر چه او جواب دهد، جواب من است).

اسحاق بن یعقوب می‌گوید: در برخی از مسائل که برای من مشکل شده بود توسط جناب محمد بن عثمان - که خدا از او و پدرش راضی باد - عریضه‌ای به پیشگاه مقدّس حضرت ولی عصر روحی له الفداء تقدیم داشتم که جوابی از ناحیه مقدّسه حضرت واصل شد.

بدین شرح:

«خداوند تو را به حق هدایت کند و ثابت قدم بدارد».

* اما در خصوص انکار وجود من از طرف برخی از خویشاوندان (عموها و غیره) بدان که میان خداوند متعال و بندگان قرابت و

خویشاوندی نیست و هر کس که مرا انکار کند از من نیست و راه او راه پسر نوح است (از ما نیستند).

* در مورد جعفر عمویم و فرزندان او، وضع آنان همانند برادران یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام است.

خوردن و استعمال فقّاع (آبجو) حرام است ولی نوشیدن «شلماب» مانعی ندارد. (شلماب شربتی است که از شلغم تهیه می شود).

اما وجه این که اموال شما را قبول می کنیم این است که اموال شما پاک شود بنابراین هر کس که می خواهد اموالش پاک شود بدهد و هر کس که نمی خواهد، ندهد. آنچه خداوند به ما عطا فرموده از آنچه شما می دهید بهتر است.

* اما وقت ظهور ما موكول و منوط به اراده خداوند عزوجل است و هر کس برای ظهور ما وقت تعیین کند دروغ گفته است.

* و اما گفته کسانی که پنداشته اند امام حسین علیه السلام کشته نشده کفر و گمراهی است.

* اما در مورد مسائل و حوادث جدیدی که برای شما پیدا می شود، به کسانی که احادیث ما را روایت می کنند رجوع کنید و این دسته، حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر همه شما هستم.

* ... و اما در مورد کسانی که اموال ما را می خورند، اگر بر سبیل انکار باشد و حلال بدانند خوردن اموال ما را، شکم های خود را از آتش جهنم پر می کنند.

* در مورد خمس، آن را تا هنگام ظهور بر شیعیان خود حلال کردیم تا فرزندان آنها پاکیزه متولد شده، به دنیا بیایند (یعنی از مال شبهه‌دار تغذیه نکنند که در نتیجه فرزندان آنها ناپاک باشند).

* در مورد شک و تردید عده‌ای در دین خدا و پشیمانی آنها از اموالی که برای ما ارسال نموده‌اند باید بدانند که ما احتیاجی به اموال آنها نداریم.

* در خصوص علت غیبت سؤال کرده بودید، خداوند متعال در قرآن کریمش می‌فرماید: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَکُمْ تَسْؤُکُمْ»^(۱) ای اهل ایمان! از چیزهایی که جواب آنها را نمی‌توانید تحمل کنید و ناراحت می‌شوید، سؤال نکنید». بدانید که هر کدام از پدران و اجداد من بیعت یکی از طاغوت‌های زمان خویش را به گردن داشتند؛ ولی من وقتی قیام می‌کنم بیعت هیچ یک از گردن‌کشان و طاغوت‌های زمان را برگردن ندارم.

* اما استفاده و بهره‌وری از وجود من در زمان غیبت کبری همانند استفاده از خورشید در یک روز ابری است. (یعنی اگرچه خورشید در زیر ابرهای متراکم پنهان است ولی از نور و حرارت آن همگان استفاده می‌کنند و اگر همان نباشد دیگر روز نیست و چون شب تار است). آگاه باشید که وجود من، موجب بقای کره زمین و امان برای همه

مخلوقات است همچنان که ستارگان موجب امان اهل آسمانند بنابراین درهای سؤال را بر آنچه برای شما سودی ندارد و آن را از شما نخواستند، ببندید.

برای تعجیل در امر ظهور و فرج ما بسیار دعا کنید که فرج شما در همین دعا کردن است و سلام بر توای اسحق بن یعقوب و بر هر که راه هدایت در پیش گیرد.^(۱)

۱- کتاب الغیبة شیخ طوسی (ره)، ص ۱۷۶.

توقیع حضرت بقیه الله علیہ السلام

برای جمعی از شیعیان توسط جناب محمد بن عثمان

نقش ائمه هدی علیهم السلام در عالم خلقت چیست؟

* میان جمعی از شیعیان در مورد نقش ائمه علیهم السلام درباره خلقت موجودات اختلافی پدید آمد که خلاصه ماجرا بدین شرح است: برخی از آنان می‌گفتند: ائمه علیهم السلام خلق می‌کنند و روزی می‌دهند. عده دیگری معتقد بودند که غیر از ذات باری تعالی، محال است کس دیگری بتواند موجودی را خلق کند. گروهی دیگر بر این عقیده بودند که: خداوند متعال به ائمه قدرت می‌دهد تا خلق کنند و روزی بدهند. دامنه اختلاف بالا گرفت و بالاخره بنا به پیشنهادی که شد به جناب محمد بن عثمان نایب خاص حضرت بقیه الله علیہ السلام مراجعه کردند و توسط ایشان عریضه‌ای به پیشگاه مقدس امام زمان روحی له الفداء تقدیم داشتند پاسخ رسید که: «خداوند متعال آفریننده تمامی مخلوقات و روزی دهنده همه آنهاست. او جسم نیست و مثل و مانند ندارد و شنوا و داناست اما ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، سؤال و درخواست می‌کنند و خداوند موجودات را خلق می‌کند و از ذات مقدس او تقاضا می‌کنند و او به خاطر احترام و مقامات عالیه آنان، اجابت فرموده، روزی می‌دهد»^(۱).

۱- کتاب غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۸.

توقیع مبارک

حضرت صاحب الامر (ارواحنا له الفداء) به جمعی از شیعیان

جواب حضرت دربارهٔ جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام

* میان جماعتی از شیعیان و پسر ابی غانم قزوینی در مورد جانشینی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اختلاف افتاد. پسر ابی غانم گفت: امام حسن عسکری در حالی که فرزندی پس از خودشان نداشتند درگذشتند. سپس [توسط یکی از نوّاب خاص] عریضه‌ای به پیشگاه مقدس حضرت ولیّ عصر (ارواحنا له الفداء) تقدیم نمودند. در پاسخ حضرت صاحب الامر علیه السلام چنین فرمودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ خداوند همه ما و شما را از گمراهی و فتنه‌ها با عافیت نجات دهد و به ما و شما روح یقین عنایت فرموده، از بداندیشی در انتخاب راه زندگی و تحوّل به سوی بدی‌ها در پناه خودش حفظمان فرماید. به من خبر رسید که گروهی از شما دربارهٔ ولیّ امر و امام زمان خویش دچار شک و حیرت شده‌اید. از این جهت غمگین شدم ولی نه برای خودم بلکه برای شما و ناراحت شدم البته برای خود شما نه برای ما؛ زیرا خداوند متعال با ماست و ما به جز ذات مقدس وی، به چیزی نیاز نداریم و حق همه جا با ماست. بنابراین اگر گروهی با ما قطع

رابطه کنند هرگز در ما وحشتی ایجاد نمی‌کند برای چه و به چه جهت دچار وحشت شویم در حالی که خداوند متعال، ما خاندان رسالت و امامت را به دست قدرت خویش خلق و در مکتب مخصوص خود تربیت فرموده است و همه موجودات به طفیل وجود ما و یا برحسب خواست ما آفریده شده‌اند.

ای گروه شیعه! چه چیزی موجب شده است که در وجود ما شک و تردید کنید و در حیرت باشید؟ آیا فرمایش خداوند متعال را در قرآن کریم نشنیده‌اید که فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! فرمان خداوند و رسول گرامی او و صاحبان امر [ولایت] را اطاعت کنید».

* آیا از آثار وجودی و آنچه که برای ائمه معصومین شما از گذشتگان و آنان که باقی هستند پیش آمده است بی‌اطلاعید و نمی‌دانید؟

آیا ندیدید خداوند متعال چگونه از بدو خلقت آدم علیه السلام پناهگاه و پرچم‌های هدایتی برای شما قرار داد؟ هرگاه یکی از پرچم‌های هدایت به زمین می‌افتاد، پرچم دیگری به اهتزاز درمی‌آمد و هر زمان که یکی از ستارگان درخشان آسمان توحید و نبوت و امامت غروب می‌کرد ستارهٔ فروزان دیگری به جای او طلوع می‌نمود پس

آنگاه که پدرم از دنیا رفت گمان کردید که خداوند بزرگ دین خود را باطل و بی‌سرپرست گذاشته و رشته ارتباط بین خود و مخلوقاتش را قطع کرده است. نه چنین است و نه در گذشته این طور شده و نه در آینده اینطور خواهد شد بلکه ارتباط میان خداوند و مخلوقاتش تا روز قیامت همواره برقرار خواهد بود اگر چه دشمنان خداوند از این امر کراهت داشته و ناراحت باشند.

پدرم، سعادت‌مندان و در حالی که روش آباء و اجداد گرامی‌اش را دقیقاً در زندگی خویش و همه مردم پیاده فرمود، از این جهان درگذشت و صایا و علم آن حضرت در نزد ماست که جانشین و ادامه دهنده راه او هستیم. هر کس که در امر امامت با ما منازعه کند، ستمگر و گناهکار است و هر که این مقام را ادعا کند کافر است و اگر نه این بود که امر خداوند بر همه غالب است و سر بزرگ الهی نباید فاش گردد مسلماً ما حق خود را بر شما چنان ظاهر می‌کردیم که عقل شما آن را درک کرده، شک و تردیدتان از بین برود و البته هر چه که خداوند اراده فرموده است همان خواهد شد برای هر مدتی کتاب مخصوصی است (شاید اشاره به مدت غیبت و زمان ظهور باشد). از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید و امر [امامت] را به ما واگذارید که صدور آن بر ماست همان گونه که همه لطف‌های آن از جانب ماست.

در برداشتن پرده از اسراری که بر شما پوشیده است نکوشید و از راه راست منحرف نشوید و به سمت راست و چپ متمایل نگردید. هدف و مقصد خود را بر اساس دوستی و محبت با ما قرار دهید و راه روشن را دنبال کنید آنچه لازمهٔ محبت و نصیحت بود به شما گفتم و خداوند بر من و شما گواه است و اگر نسبت به شما محبت نداشتیم و بخاطر ترحم و دلسوزی نبود حتماً سخن گفتن با شما را ترک می‌کردیم و البته که تعدی ستمگران پرخور به حقوق ما برای ما امتحان است.

آن ستمگری که در مقابل خداوند بزرگ سرکشی کرد و مدعی مقامی شد که برای او نبود [و ادعای امامت کرد] (شاید اشاره به ادعای جعفر باشد) و در مقابل کسی که اطاعت از او واجب بود، ایستاد و در جریان غصب حق مسلم دختر رسول خدا (غصب فدک) برای من یک نوع تأسی و پیروی وجود دارد و آن نادان به زودی نتیجهٔ عمل پست خود را خواهد دید و کفار نیز جایگاه خود را در جهنم خواهند دید. خداوند ما و شما را از جمیع بلیات و آفات و بدیها محفوظ دارد و او بر همه چیز تواناست و او نگهبان و حافظ ما است و بر همهٔ اوصیاء و اولیاء و بندگان صالح خداوند به ویژه بر محمد و خاندان پاک او سلام و درود باد. (۱)

۱- کتاب غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۲ (نقل از کتاب مجموعه فرمایشات حضرت بقیة الله [خادمی شیرازی]).

توقیع مبارک

حضرت بقیة الله (روحی له الفداء) به جناب احمد بن اسحاق

احمد بن اسحاق می گوید: از جعفر بن علی نامه ای به دست من رسید که طی آن ادعا کرده بود به علم دین (حلال و حرام) و نیز کلیه علوم و آنچه که مردم بدان نیازمندند آگاهی دارد پس از این که نامه را خواندم، عریضه ای به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام نگاشته نامه جعفر را نیز ضمیمه آن قرار دادم متعاقباً از ناحیه مقدسه جوابی بدین شرح واصل شد:

به نام خداوند بخشاینده مهربان

خداوند تو را پایدار بدارد نامه شما و ضمیمه آن (نامه جعفر) به من رسید و از مضمون آن که با اختلاف الفاظ و اشتباهات بسیار توأم بود مطلع شدم و اگر شما هم دقت کرده بودید به برخی از آنها آگاه می شدید، حمد و ثنا مختص ذات پاک خداوند متعال، پروردگار جهانیان است که برای او شریکی در احسان وی نسبت به ما و فضلش بر ما نیست خداوند عزوجل مقدر و معین فرموده است که حق به مرحله نهایی و کمال خود برسد.

و خداوند اراده فرموده است که باطل از بین برود و او بر آنچه بیان

نمودم گواه است و آنچه که تذکر می‌دهم در روز قیامت بر شما حجّت خواهد بود و از آنچه که در آن اختلاف داشتیم سؤال خواهد کرد. خداوند برای صاحب آن نامه (جعفر) هیچگونه مقام و حقی بر ما و شما و بر دیگر مخلوقات قرار نداده است و اطاعت او واجب نیست و من طیّ یک جمله مطلب را به نحو کافی و کامل بیان خواهم کرد ان شاء الله.

ای احمد بن اسحاق! خداوند تو را از رحمت بی‌نهایتش بهره‌مند سازد. خداوند متعال خلائق را بیهوده نیافریده و آنان را مهمل نگذاشته است بلکه آنان را به قدرت کامله خویش آفریده و برای رسیدن به کمال واقعی، اسباب تکامل را به آنان مرحمت فرموده است از جمله برای شنیدن حقایق، گوش و برای دیدن آیات الهی، چشم و برای درک حقایق و تمیز باطل از حق، قلب و عقل عنایت فرمود [و اینان راهنمایان باطنی هستند] و سپس سلسله جلیله انبیاء علیهم‌السلام را برانگیخت که به نعمت‌های او در آخرت و الطاف وی در این دنیا بشارت دهند و از عذاب او مردم را بترسانند و افراد جامعه را به اطاعت و فرمانبرداری از خداوند دستور دهند و از نافرمانی و مخالفت وی برحذر دارند و آنچه که در شناخت خداوند و دین مقدّس اسلام مؤثر است در اختیارشان قرار داده تا با عوامل جهل و

نادانی مبارزه کنند و از دیگر الطاف بزرگ الهی فرو فرستادن قرآن کریم است که تمام موجبات خوشبختی و سعادت و همه عوامل بدبختی و شقاوت را بیان می‌دارد.

دیگر از ابزار کمال فرو فرستادن ملائکه است در میان مردم و کسانی که از طرف خداوند برای هدایت آنان مبعوث شده‌اند که خود فضل الهی بر همه آنها است همچنین از نشانه‌های قدرت الهی آن که دلایل و براهین منطقی و معجزاتی به وسیله انبیاء و پیامبران به منصه ظهور رسیده است از جمله برای برخی از آنان (حضرت ابراهیم علیه السلام) آتش را گلستان نمود و او را خلیل خویش قرار داد با دیگری (حضرت موسی علیه السلام) سخن گفت و عصایش را ازدهایی مهیب نمود پیامبر دیگری (حضرت عیسی علیه السلام) با اجازه خداوند، مرده‌ها را زنده می‌نمود و بیمارها را شفا می‌داد و به برخی دیگر از انبیاء (حضرت سلیمان علیه السلام) زبان حیوانات را آموخت و برای دست‌یابی به هر چیز، وسیله مناسب در اختیار آنها قرار می‌داد.

سپس حضرت محمد (ص) را به رسالت مبعوث فرمود و به وسیله او نعمت را تمام و نبوت و پیامبری را به او ختم نمود و وجود مقدّسش را برای همه جهانیان رحمت واسعه الهی قرار داد آنچه که می‌باید با راست‌گویی و صداقت ظاهر نمود و علائم و آیات و

نشانه‌های قدرت خداوندی را آن گونه که لازم بود، بیان داشت و در حالی که تمام خوبی‌ها که در سعادت هر انسانی مؤثر است در وجود گرامی‌اش جمع بود از این جهان رحلت فرمود و پس از او امر اسلام و مسلمین و خلافت و امامت را به برادر، پسر عم، وصی و وارث وی علی بن ابی طالب و پس از آن حضرت به فرزندان او یکی پس از دیگری سپرد تا با تعلیمات و راهنمایی‌های ائمه معصومین علیهم‌السلام دین خود را زنده و نور خود را تمام کند و در میان فرزندان آن حضرت و برادران و پسر عموها و خویشان آنها تفاوت‌های روشن و آشکاری قرار داد تا امام از مأموم و حجّت خدا از غیر او شناخته شوند.

آری، بدین طریق امام از مأموم و حجّت خدا از کسی که باید از وی متابعت نماید شناخته شدند برخی از امتیازات و ویژگی‌های ائمه معصومین بدین قرار است:

- (۱) مقام عصمت دارند (یعنی هرگز مرتکب گناه و خطا و لغزش نشوند و این به اختیار خود آنان است نه این که در ترک گناه مجبور باشند).
- (۲) جانشینان رسول اکرم (ص) از تمام عیوب پاک و منزّه‌اند.
- (۳) برگزیدگان خدا و رسول او از تمام پلیدی‌ها برکنارند.
- (۴) ذوات مقدّسه ائمه علیهم‌السلام از همه عوارض نفسانی به دورند.
- (۵) اوصیای رسول گرامی گنجینه‌های علوم خداوند بزرگند.

۶) حجت‌های خداوند پس از خاتم انبیاء (ص) باید مرکز حکمت‌های الهی باشند.

۷) اوصیای دوازده‌گانه پیامبر بزرگ باید مرکز اسرار الهی باشند.

۸) این ذوات مقدّسه به وسیله دلایل و براهین و معجزات و کراماتی که خداوند متعال در اختیارشان قرار داده است مؤید به تأییدات الهی هستند و اگر این ویژگی‌ها را نداشتند با دیگران مساوی بودند و حقّ برتری از آنان سلب می‌شد. با این تفصیل و خصوصیات اوصیای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که برای شما نقل کردم این پیروی باطل و دروغگو (جعفر و ادّعی باطل او) بر خداوند افترا بسته است این شخص با امید به چه چیزی می‌خواهد این ادّعی عاری از حقیقت خود را ثابت کند؟

آیا با اطلاعاتی که در احکام الهی دارد؟ به خدا قسم این فرد آن قدر بی‌اطلاع است که حلال و حرام را نمی‌شناسد و میان بد و خوب فرق نمی‌گذارد آیا به دانش خود تکیه دارد؟ او بقدری تهی دست است که حقّ و باطل را نمی‌شناسد، محکم و متشابه را نمی‌داند و از احکام نماز، حتی از وقت آن آگاهی ندارد آیا این مدّعی فاقد صلاحیت به ورع و پرهیزکاری خویش تکیه می‌کند؟ خداوند شاهد است که نماز واجب خویش را برای این که شعبده‌بازی یاد بگیرد ترک نموده است حتماً از ظروف مشروب و آثار دیگری از گناهان او که

مشهور است اطلاع دارید.

آیا این شخص برای اثبات مدّعی خود، آیه‌ای از قرآن یا حجّتی دارد؟ اگر این چنین است پس بیان کند و اگر دلیل دیگری دارد، بیاورد چنان که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

«این کتابی است نازل شده از سوی خداوند مقتدر حکیم. ما آسمان‌ها و زمین و آنچه که در بین آسمانها و زمین است، همه را جز به حقّ و مدّتی که نام برده شده، نیافریدیم و آنها که کافر گشتند از آنچه آنها را ترسانیدند، دوری گزینند. به آنها بگو به من نشان دهید آنها را که غیر از خدای یگانه می خوانند، چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟ مگر در خلقت آسمانها شرکت داشته‌اند؟ کتابی را که پیش از این آمده باشد و یا علامتی که موجب یقین به این معنی باشد، اگر راستگو هستید، بیاورید.

کسیت گمراه‌تر از کسی که غیر از خدای یگانه را می خواند و تا روز قیامت دعایش مستجاب نمی شود؟ و آن خدایان باطل، از این که آنها را می خوانند غافلند. وقتی این مردم برانگیخته شدند، همین خدایان دشمن آنها خواهند بود و عبادت آنها را انکار می کنند»^(۱).

خداوند توفیق دهد، آنچه برایت گفتم از این ستمکار ظالم بپرس و او را آزمایش کن. از یکی از آیات قرآن و تفسیر آن از وی سؤال کن و یا

از نماز و شرایط آن از او بازپرس تا به معایب و کمبودهای او پی ببری و حال او بدانی و خداوند کفایت کننده است خداوند حق را برای اهلش حفظ می‌کند و آن را در جایگاهش قرار می‌دهد.

خداوند متعال پس از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت را در دو برادر قرار نداده است و آنگاه که خداوند اجازه فرماید که ما سخن گوئیم حق ظاهر خواهد شد و باطل از میان خواهد رفت البته توجه ما به خداوند بزرگ و الطاف اوست و ذات مقدّسش بهترین وکیل برای ما است و درود بر حضرت محمد (ص) و خاندان پاک و طاهر او باد. (۱)

نامه محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری

به پیشگاه مقدس حضرت بقیة الله (روحی له الفداء)

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، عریضه‌ای به ناحیه مقدسه امام عصر روحی له الفداء تقدیم داشته که خلاصه مضمون آن بدین قرار است:

... سؤال: اگر امام جماعت در هنگامی که به نماز مشغول است حادثه‌ای برایش رخ دهد (وفات کند) مأمومین چه کنند؟ و البته این سؤال قبلاً از ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز شده و فرموده‌اند: برخی دیگر جلو بایستند و نماز را تمام کنند و هر که امام متوفی را مس کرده است باید غسل مس میت بجا آورد.

جواب: و کسی که با لباس او را حرکت دهد وظیفه‌ای جز شستن دست نخواهد داشت و اگر کاری انجام نداده که موجب قطع نماز باشد، نماز را با مردم تمام می‌کند.

سؤال: از امام علیه‌السلام منقول است که اگر کسی به مرده‌ای در حالی که بدن او هنوز گرم است دست بزند فقط باید دستش را بشوید و چنانچه پس از سرد شدن بدن او دست بزند باید غسل مس میت کند و در این مورد نیز امام جماعت که ناگهان به زمین افتاده مسلماً بدن او گرم است و ممکن است

تنها کاری که دیگران کرده‌اند این باشد که لباس او را گرفته و تغییر مکان داده باشند و بدن وی را مس نکرده و دست نزده باشند پس چگونه غسل واجب می‌شود؟

جواب: اگر در حالتی که بدن میّت هنوز گرم است، او را مس کند فقط باید دستش را بشوید.

سؤال: در نماز جعفر علیّه اگر تسبیحات را فراموش کنند و در حال قیام و یا نشستن و یا رکوع و سجود و یا حالت دیگری به یادشان بیاید که تسبیحات مربوطه فراموش شده است آیا در همان حالی که به خاطرشان آمد باید تسبیحات فراموش شده را بخوانند یا بر نماز اضافه کنند؟

جواب: اگر تسبیحات را در حالتی فراموش کرد و در حالت دیگر یادش آمد آنچه که از او فوت شده است در همان حالتی که متوجه شد (قضاء) بعنوان قضاء بجا آورد.

سؤال: آیا زنی که شوهرش فوت شده است می‌تواند در تشییع جنازه او شرکت کند یا خیر؟

جواب: می‌تواند.

سؤال: آیا زنی که شوهرش فوت شده و در عدهٔ وفات است می‌تواند به زیارت قبر شوهرش برود؟

جواب: به زیارت قبر شوهرش می‌تواند برود ولی از خانه‌اش دور نشود.

سؤال: آیا زن می‌تواند برای انجام حاجتی از خانه شوهرش بیرون برود در حالی که در عده وفات است؟

جواب: اگر نیازی داشته باشد و کسی که آن حاجت را تأمین کند، نباشد بیرون آمدن زن از منزل شوهر برای انجام حوائج مانعی ندارد.

سؤال: در مورد ثواب قرائت قرآن در نمازهای واجب، از امام علیه السلام روایت شده است که هر کس در نماز سوره «اَنَا انزلناه فی لیلة القدر» را نخواند در قبول شدن نمازش تعجب است و نیز روایت است نمازی که در آن سوره «قل هو الله احد» خوانده نشود، قبول و پاکیزه نیست همچنین روایت شده است که هر کس در نمازهای واجبش سوره «همزه» را بخواند از دنیا به او چنین و چنان داده خواهد شد آیا جایز است که در نماز، سوره «همزه» را بخواند و سوره‌های «اَنَا انزلناه» و «قل هو الله احد» را نخواند با وجود این که پاکیزگی و قبولی نماز در خواندن این دو سوره است؟

جواب: ثواب در سوره‌ها به همان اندازه‌ای است که روایت شده است و اگر کسی خواندن سوره‌ای را که ثواب دارد ترک کرده به جای آن سوره‌های «قل هو الله احد» و «اَنَا انزلناه» را به خاطر برتری و فضیلت آنها بخواند هم ثواب سوره‌هایی که خوانده و هم ثواب سوره‌ای که خواندنش را ترک کرده است به او داده می‌شود. خواندن سوره‌ای غیر از «اَنَا انزلناه» و «قل هو الله احد» نیز جایز و نماز هم درست و صحیح است ولی کسی که این دو سوره را ترک

کند، فضیلتی را از دست داده است^(۱).

سؤال: در خصوص وداع با ماه مبارک رمضان در میان اصحاب ما اختلاف است برخی می‌گویند این عمل در شب آخر ماه باید انجام گیرد و بعضی دیگر می‌گویند باید در آخرین روز ماه رمضان، آنگاه که هلال ماه شوال رؤیت گردد، خوانده شود.

جواب: اعمال در ماه مبارک رمضان، در شبها انجام می‌گیرد و وداع با آن نیز در شب آخر ماه مبارک رمضان عمل می‌شود ولی اگر کسی بترسد که نقصی حاصل شده از ثواب آن کاسته گردد، می‌تواند برنامه وداع را در دو شب از ماه رمضان قرار بدهد^(۲).

۱- این پاسخ حضرت بقیة الله روحی فداه بالاترین دلیل بر برتری و فضیلت سوره‌های قدر و توحید بر سوره‌های دیگر است.

۲- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۵۱.

توقیع مبارک امام زمان (روحی فداه)

به افتخار احمد بن ابی‌روح توسط محمد بن عثمان

آیا نماز خواندن با لباسی که از گُرک تهیه شده، صحیح است یا خیر؟
 احمد بن ابی‌روح می‌گوید: به سوی بغداد می‌رفتم تا مقداری از مال ابوالحسن خضر بن محمد را که نزد من بود و به من امر شده بود که آن را به جناب محمد بن عثمان عمری نایب خاص حضرت بقیة الله روحی فداه تقدیم کنم به ایشان بدهم. سپس امر کردند که اموال را به شخص دیگری بدهم و ضمناً برای شفای مرضی که آن شخص بدان مبتلا بود تقاضای دعا نموده، پرسم که آیا با در برداشتن و پوشیدن لباسی که از گُرک تهیه شده باشد نماز صحیح است یا خیر؟ که نامه‌ای از ناحیه مقدسه حضرت بدین مضمون واصل گردید:

بسم الله الرحمن الرحيم

برای شفای بیماری خود خواسته بودی دعا کنم. خداوند به شما عافیت ارزانی دارد و آفات و بلیات را از شما دفع کند و پاره‌ای از امراض (حرارت) را که در وجود شما است دفع نماید و عافیت و سلامت به شما عنایت فرماید.

* اما در مورد چیزهایی که می‌شود با آنها نماز خواند. با پوست سمور و روباه نماز خواندن حرام است و با پوست حیوانات مأکول اللحم که به وسیله یکی از برادران دینی تو یا فردی از مخالفان که مورد اعتماد تو باشد ذبح شود، پوشیدن آن جایز است و طبعاً نماز خواندن با آن مانعی ندارد^(۱).

توقیع دیگری از وجود مقدس امام عصر (روحی له الفداء)

طی این توقیع و عریضه از پاره‌ای از مسائل و احکام شرعیّه استعلام گردیده است از جمله این که:

سؤال: آیا نمازگزار پس از تشهد اول که برای رکعت سوم برمی‌خیزد باید تکبیر بگوید؟ برخی از اصحاب ما را عقیده بر این است که در این مورد تکبیر واجب نیست و اگر بگوید «بحول الله و قوّته اقوم و اقعده» کافی است؟

جواب: در این مورد دو حدیث است: مضمون یکی از آن دو این است که نمازگزار هنگامی که از حالتی به حالت دیگر منتقل گردد باید تکبیر گوید. حدیث دیگر این است که نمازگزار اگر از سجدهٔ دوم سر برداشته، تکبیر بگوید و سپس بنشیند و بعداً برخیزد پس از برخاستن دیگر لازم نیست تکبیر بگوید. در مورد تشهد اول نیز همین گونه است و به هر یک از دو حدیث از جهت تسلیم عمل کنی، صحیح است.

سؤال: در مورد انگشتر خُماهَن (فلزی است)؛ آیا اگر نمازگزار چنین

انگشتری در انگشت داشته باشد نماز وی صحیح است؟

جواب: با چنین انگشتری نمازگزار دن مکروه است.

سؤال: شخصی از کسی خواست که در منی از طرف وی گوسفندی قربانی کند شخص دوم هنگام ذبح قربانی نام شخص اول را فراموش کرد و پس از ذبح نام وی را به خاطر آورد آیا این قربانی از طرف شخص اول کافی است؟

جواب: مانعی ندارد و از طرف صاحب آن مجزی و کافی است.

سؤال: نزدیک ما خیاط مجوسی است که گوشت میته می‌خورند و از آلودگی جنابت پروائی ندارد آیا با لباسی که برای ما می‌دوزند قبل از این که تطهیر شود می‌توان نماز خواند؟

جواب: نماز در آن لباس مانعی ندارد.

سؤال: نمازگزاری هنگام نماز در تاریکی شب، سجاده را اشتباه می‌کند و پیشانی را بر غیر آنچه سجده بر آن صحیح است می‌گذارد و چون سر برمی‌دارد سجاده را پیدا می‌کند آیا این سجده کافی است یا خیر؟

جواب: تا زمانی که دو زانو ننشسته است می‌تواند سر خود را برای پیدا کردن سجاده یا محل سجده بلند کند.

توقیع مبارک حضرت بقیة الله (روحی فداه)

به محمد بن عبدالله حمیری

در نامه دیگری که محمد بن عبدالله حمیری رحمته الله به پیشگاه مبارک حضرت بقیة الله روحی فداه در سال سیصد و هفت هجری قمری تقدیم داشت، سوالاتی به شرح زیر نمود:

سؤال کرد: آیا جایز است کسی که مُحرم است لنگ احرام را از درازا به پشت برده، دو طرف آن را بالای رانها در دو طرف خاصره به یکدیگر بزند و دو طرف دیگر را بالای ران و خاصره به یکدیگر ببندد تا مثل شلوار شده بدین طریق ستر عورت گردد؟ چه آن که در گذشته وقتی لنگ پوشیده بر شتر سوار می شدیم پوشش درست و صحیحی نداشت و آنچه را که پوشانده بودیم ظاهر می شد در حالی که اگر لنگ را این چنین ببندیم مستورتر خواهد بود.

در پاسخ فرمودند: لنگ را هر طور که خواست می تواند بپوشد البته تا وقتی که با قیچی و سوزن کاری در آن نکرده باشد که آن را از حالت لنگ بودن خارج کند لنگ احرام را در یک جا جمع نکند و به یکدیگر بزند و نبندد. هنگامی که ناف و دو زانو پوشیده شود کفایت می کند و پوشاندن ناف و زانوها سنت مورد اجماع مسلمین است که در آن اختلاف نظر نیست و آنچه مورد دلخواه و پسند ماست

پیروی از روش عمومی مردم در بستن لنگ احرام به همین روش متداول و معروف است ان شاء الله.

در پاسخ این که آیا در بستن لنگ احرام به جای گره زدن آن می توان از کمر بند استفاده کرد فرمودند: بستن لنگ احرام با کمر بند و غیره جایز نیست و از غیر خود لنگ نمی شود استفاده کرد.

سؤال: در مورد «توجه»^(۱) قبل از نماز که بگوید «... عَلٰی مِلَّةِ اِبْرَاهِيْمَ وَ دِيْنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» برخی از اصحاب گفته اند که گفتن عبارت «علی دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» بدعت است چون در احادیث مربوط در این مورد چیزی به ما نرسیده است و در این خصوص فقط یک حدیث در مرقومه قاسم بن محمد از جدش حسن بن راشد وجود دارد و مضمون آن این است که حضرت صادق عليه السلام از حسن سؤال کردند: چگونه «توجه» می کنی؟ او گفت: می گویم: «لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ» امام صادق عليه السلام فرمودند: از این موضوع سؤال نکردم، چگونه می گویی: «وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»؟ حسن گفت: همین طور می گویم. حضرت فرمودند: پس از این که این را گفتی بگو: «... عَلٰی مِلَّةِ اِبْرَاهِيْمَ وَ دِيْنِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْهَاجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْاَيْتِمَامِ بِآلِ مُحَمَّدٍ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ».

۱- توجه قبل از نماز این است که بگوید: «وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض...».

جواب: توجه واجب نیست و آنچه مستحب مؤکد است این است که بگوید: «وَجَّهْتَ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينَ مُحَمَّدٍ وَ هُدَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». سپس حمد را قرائت کن. امام علیه السلام که در کارش شکمی و تردیدی روانیست فرموده‌اند که دین از محمد (ص) است و هدایت از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و این در اعقاب و فرزندان او تا روز قیامت باقی است هر کس این گونه باشد از هدایت شدگان است و هر کس شک کند، دین ندارد و به خداوند پناه می‌بریم از این که پس از هدایت شدگان گمراه شویم.

سؤال: آیا نمازگزار در قنوت نمازهای واجب پس از این که از دعا فارغ شد می‌تواند دستش را به صورت و سینه‌اش بمالد؟ زیرا حدیث است که «خداوند عزوجل بزرگ‌تر است از این که دست بنده را خالی برگرداند بلکه آن را از رحمت خود پُر می‌کند» بطوری که نقل شده است بعضی از اصحاب در نماز چنین کرده‌اند آیا جایز است یا خیر؟

جواب: پس از قنوت نمازهای واجب، مالیدن دست به سر و صورت جایز نیست و آنچه که باید کرد این است که وقتی در

قنوت نمازهای واجب از دعا فارغ شد کف دست‌ها را با سینه‌اش به آرامی در مقابل زانوها قرار داده تکبیر گوید و به رکوع برود و این خبر درست است و در مورد نوافل روز و شب می‌باشد نه در نمازهای واجب و عمل کردن به این روایت در نمازهای نافله بهتر است.

سؤال: در مورد سجده شکر پس از نماز واجب برخی از اصحاب گفته‌اند که این کار بدعت است آیا جایز است که پس از نماز واجب سجده شکر نمود یا خیر؟ در صورتی که جایز است در مورد نماز مغرب، پس از نماز واجب باید سجده کرد یا پس از نوافل مغرب؟

جواب: سجده شکر از لازم‌ترین و واجب‌ترین مستحبات است و کسی که آن را بدعت خوانده، خود قصد ایجاد بدعت در دین داشته است اما خبری که در مورد سجده شکر روایت شده و در آن اختلاف است که پس از نماز مغرب است یا پس از چهار رکعت نافله آن؛ بدان‌که: فضیلت دعا و تسبیح پس از فرائض در مقایسه با دعا و تسبیح پس از نوافل مشابه و مانند فضیلت خود فرائض بر نوافل است و سجده، دعا و تسبیح می‌باشد، پس بهتر است که بعد از فریضه و نماز واجب باشد البته پس از نوافل هم جایز و صحیح است.

سؤال: برخی از برادران ما در کنار کشتزار خرابی که سلطان و حکومت در آن سهم دارند، زمین زراعتی جدیدی دارد که کارگران و کشاورزان آنها به

زراعت مشغولند گاهی نمایندگان و کارگران سلطان موجب آزار و اذیت آنان را فراهم نموده متعرض محصولات آنها می‌شوند. زمین مزبور، خراب است و قیمتی ندارد بلکه حدود بیست سال است که ویران شده است. خرید این زمین برای شخص یاد شده دشوار است. گفته می‌شود که این سهم از زمین وقف بوده و سلطان آن را به زور گرفته است. حال؛ اگر برای این شخص خرید زمین مزبور از سلطان جایز باشد به صلاح او خواهد بود و موجب آبادی زمین او می‌شود و می‌تواند این قسمت بایر از زمین را به اضافه آب خود به کار گرفته، آن را آباد کند و دیگر دست نمایندگان و کارگران سلطان و حکومت نیز کوتاه خواهد شد و البته اگر جایز نباشد به هر دستوری که بفرمایید عمل خواهد کرد.

جواب: زمین مزروعی را جز از مالک یا به دستور و رضایت وی نمی‌شود خریداری کرد^(۱).

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۰۶ طبع بیروت.

توقیع دیگر امام زمان علیه السلام به افتخار محمد بن عبدالله حمیری
 خداوند عمر حضرتت را طولانی و خوشبختی و سلامت آن
 وجود عزیز را پاینده دارد و نعمتش را بر شما تمام و احسانش را
 درباره شما زیاده کند و بر احسان و فضل و مواهب عالیۀ خود بر شما
 فزونی بخشد و نصیب و قسمت های نیکو را شامل حضرتت فرماید و
 در هر بلایی که متوجه وجود پربرکت شود مرا فدای شما گرداند و من
 پیش مرگ آن وجود عزیز باشم. در میان ما پیرمردان و پیرزنانی هستند
 که متجاوز از سی سال یا بیشتر است که ماه رجب را روزه می گیرند و
 همچنان روزه گرفتن را تا ماه مبارک رمضان ادامه می دهند. برخی از
 اصحاب براساس حدیث گفته اند که روزه آنها معصیت و گناه است.
 حضرت بقیۀ الله روحی له الفداء در جواب فرمودند که: فقیه
 (منظور امام معصوم است) فرموده است از اول ماه رجب تا پانزده
 روز، روزه بگیرد و آنگاه آن را قطع نماید مگر از باب انجام قضای سه
 روز روزه که از او فوت شده باشد و بخواهد قضای آن سه روز را روزه
 بگیرد که در این صورت اشکالی ندارد البته این هم به جهت روایتی
 است که نقل شده مبنی بر این که «ماه رجب برای گرفتن روزه قضا ماه
 خوبی است».

سؤال: مردی در محمل و کجاوه که بر روی شتر است قرار دارد و با توجه به این که برف بسیاری به ارتفاع قامت یک انسان باریده است، می‌ترسد اگر از شتر پایین بیاید در برف فرو برود و چه بسا ممکن است که در حال بیرون آمدن از محمل برف از بالا سقوط کند و او نتواند آن را از خود دور سازد آیا در این صورت می‌تواند نماز واجب خود را در محمل بخواند؟ البته ما چند بار این کار را کرده‌ایم آیا باید نمازهایی را که این گونه خوانده‌ایم اعاده کنیم یا خیر؟

جواب: هنگام ضرورت و در حال اضطرار مانعی ندارد.

سؤال: مردی در حالی که امام جماعت در رکوع است تکبیر گفته به رکوع می‌رود و آن را یک رکعت حساب می‌کند برخی از اصحاب ما گفته‌اند اگر تکبیر رکوع را نشنود نمی‌تواند آن را یک رکعت حساب کند.

جواب: اگر به رکوع برسد و یک تسبیح را از امام در رکوع درک کند می‌تواند آن را یک رکعت حساب کند اگرچه صدای تکبیر را نشنود.

سؤال: کسی نماز ظهر را خواند و وارد نماز عصر شد و پس از این که دو رکعت از نماز عصر را خواند، یقین کرد نماز ظهر را دو رکعتی خوانده است تکلیف او چیست؟

جواب: اگر در بین نماز چیزی که نماز را باطل می‌کند انجام داده است هر دو نماز را اعاده می‌کند و اگر انجام نداده است دو رکعت اخیر را به نیت نماز ظهر خوانده سپس نماز عصر را می‌خواند.

سؤال: آیا اهل بهشت زاد و ولد می‌کنند یا خیر؟

جواب: در بهشت، زنان باردار نمی‌شوند تا بچه بزایند و خون حیض و نفاس هم نمی‌بینند و رنج بچه داری نیز نیست همان گونه که خداوند فرموده است در بهشت آنچه چشم‌ها و جانها از آن لذت برند وجود دارد و هرگاه مؤمنی بخواهد بچه داشته باشد خداوند بدون باردار شدن و وضع حمل برای او بچه و فرزندی خلق می‌کند همان گونه که حضرت آدم را آفرید.

سؤال: مردی با زنی برای مدت معینی ازدواج نمود (ازدواج موقت) و مقداری که از آن مدت باقی مانده بود آن زن را رها کرد و بقیه مدت را به او بخشید آن زن سه روز قبل از این که مدت وی بخشیده شود حیض شد آیا پس از پاک شدن از همین حیض، می‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند یا این که باید حیض دیگری ببیند و پس از پاک شدن ازدواج کند؟

جواب: باید حیض دیگری ببیند زیرا کمترین مدت عدّه یک حیض و یک طهر کامل است.

سؤال: آیا شهادت کسانی که به جذام و پیسی و فلج مبتلا هستند قبول است؟ چون روایت شده است که این گونه افراد نمی‌توانند امام جماعت باشند.

جواب: چنانچه این گونه افراد پس از تولدشان به امراض یاد شده مبتلا شده باشند شهادت دادن آنان جایز است و چنانچه این بیماری‌ها در آنها مادرزاد باشد، جایز نیست.

سؤال: آیا مرد می‌تواند با دختر زن خود ازدواج کند؟

جواب: اگر در دامان وی و نزد او تربیت یافته باشد نمی‌تواند با آن دختر ازدواج کند.

سؤال: آیا با دختر دختر زنی می‌شود ازدواج کرد و بعداً با مادر بزرگ آن دختر ازدواج نمود یا جایز نیست؟

جواب: از این عمل نهی شده است.

سؤال: شخصی ادعا کرده که هزار درهم از شخصی طلبکار است و شاهد عادل نیز شهادت داد و به موجب سند دیگر مجدداً ادعا کرد که پانصد درهم طلبکار است و در این مورد نیز شاهد عادل داشت بار سوم با مدرک دیگر ادعا کرد که سیصد درهم طلبکار است در مرتبه چهارم سند دیگری آورد که دویست درهم طلبکار است و در این مورد بی‌تنبه و شاهد عادل هم داشت و آن کسی که علیه او طرح دعوی شده می‌گوید همه اینها داخل در همان هزار درهم است ولی مدعی، منکر این مطلب است آیا در این صورت باید فقط همان هزار درهم را بپردازد یا این که اسناد نیز به قوت خود باقی و مستقل است و استثناء بردار نیست؟

جواب: از کسی که علیه او دعوی اقامه شده است هزار درهم باید گرفته شود و برای هزار درهم دیگر مدعی باید قسم بخورد اگر از قسم خوردن امتناع کرد، حقی نخواهد داشت.

سؤال: در مورد «گِلِ قبر» [منظور تربت است] که همراه میت در قبر می‌گذارند آیا این عمل درست است یا خیر؟

جواب: در قبر گذاشته می شود و به خواست خداوند با نخ های کفن وی مخلوط خواهد شد.

سؤال: از امام صادق علیه السلام روایت شده که بر کفن فرزندشان اسماعیل نوشتند: «اسماعیل شهادت می دهد که خدایی جز خداوند یکتا نیست» آیا جایز است که با تربت [قبر امام حسین علیه السلام] یا چیز دیگری بنویسیم؟

جواب: این عمل جایز است.

سؤال: آیا از تربت می توان تسبیح درست کرد و تسبیح با تربت فضیلتی دارد یا خیر؟

جواب: با آن [تسبیح تربت]، تسبیح بگویند که چیزی از تسبیح گفتن با آن بالاتر نیست و از جمله فضیلت و برتری آن این که گاهی که انسان تسبیح گفتن را فراموش می کند اما تسبیح را می گرداند برای او ثواب تسبیح گفتن را می نویسند.

سؤال: آیا بر مهر تربت [امام حسین علیه السلام] سجده جایز است و آیا فضیلتی دارد یا خیر؟

جواب: این عمل جایز و در آن ثواب و فضیلت است.

سؤال: شخصی به زیارت قبور ائمه علیهم السلام می رود آیا سجده بر قبور ائمه جایز است؟ آیا ایستادن پشت قبر و قبر را قبله خود قرار دادن جایز است؟ آیا می تواند بالای سر و پایین پا بایستد؟ و آیا جایز است پشت به قبر و رو به قبله ایستاده، نماز بخواند یا خیر؟

جواب: اما سجده بر قبر نه در واجبات و نه در مستحبات و نه در نماز احتیاط، جایز نیست و آنچه بدان عمل می‌شود آن است که طرف راست صورت و گونه خود را روی قبر بگذارد و اما نماز خواندن به نحوی که قبر در جلو قرار گرفته باشد جایز است ولی در جلوی قبر یا طرف راست و چپ قبر نماز خواندن درست نیست و از امام - که درود خدا بر او و خاندانش باد - نباید جلو افتاد و در طرف مساوی امام نیز نباید ایستاد.

سؤال: در حال خواندن نماز اعمّ از واجب یا مستحب آیا گرداندن تسبیح جایز است یا خیر؟

جواب: اگر می‌ترسد که اشتباه و سهو کند، اشکالی ندارد.

سؤال: گرداندن تسبیح با دست چپ در وقت ذکر جایز است یا خیر؟

جواب: این عمل جایز است و در حقیقت حمد و ستایش برای آفریننده دو جهان است.

سؤال: درباره فروش وقف از فقیه (منظور امام است) خبری به ما رسیده است که هر گاه بر گروهی [هم بر خود آنها و هم اولاد آنان (وقف اولاد) مالی را] وقف کرده باشد صاحبان وقف (موقوف علیهم) همگی قصد فروش موقوفه را که صلاح آنها نیز در همین است، دارند آیا برخی از آن افراد می‌توانند سهم دیگران را بخرند یا خیر؟ و آیا فقط در صورت رضایت همه صاحبان موقوفه می‌توان آن را خرید و کدام موقوفه است که فروش آن جایز است؟

جواب: هرگاه وقف بر امام مسلمین باشد، فروش آن جایز نیست و اگر بر جمعی از مسلمانان باشد هر کس می تواند سهم خود را [چه با سایر موقوف علیهم و یا سهم شخص خود را] بفروشد ان شاء الله.

سؤال: آیا مُحرم در حال احرام می تواند برای جلوگیری از بوی عرق به زیر بغل خود «مرتک» یا «توتیا» [نوعی از بوی خوش] بمالد؟

جواب: مانعی ندارد و توفیق از جانب خداوند است.

سؤال: شخصی در حال بینایی شهادتی نوشته است، اکنون نور چشمش را از دست داده و نمی تواند خط خودش را ببیند آیا در این صورت شهادت او پذیرفته می شود یا نه؟ و آیا می تواند گواهی مجدد به شهادت خود بدهد یا نمی تواند؟

جواب: اگر گواهی دادن و زمان آن را به خاطر داشته باشد، می تواند شهادت بدهد.

سؤال: شخصی زمین یا چهارپایی را وقف می کند و کسی را که به عنوان وکیل وقف تعیین می نماید و بر این وقف گواه می گیرد پس از آن وکیل فوت می کند و یا وکالتش به هم می خورد و واقف فرد دیگری را متولی وقف می کند آیا آن کسی که شاهد بوده است با توجه به این که اصل وقف برای یک نفر بوده می تواند برای شخص دومی که قائم مقام وکیل اول شده است، شهادت بدهد یا خیر؟

جواب: این کار جایز نیست زیرا شهادت برای وکیل اقامه نشده بلکه برای مالک اقامه شده و خداوند فرموده است: «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ؛ شهادت را برای خدا برپا دارید»^(۱).

سؤال: در مورد دو رکعت آخر نماز، روایات بسیاری رسیده که قرائت سوره حمد به تنهایی بهتر و افضل است ولی در برخی از روایات آمده که تسبیح افضل است فضیلت و برتری با کدام است تا بدان عمل کنیم؟

جواب: قرائت «ام‌الکتاب» سوره حمد، تسبیح را نسخ کرده است (حمد افضل است) و دلیل این نسخ، فرمایش امام علی^{علیه السلام} است که هر نمازی که در آن قرائت نباشد ناقص است مگر برای بیمار یا کسی که دچار سهو و نسیان می‌شود و می‌ترسد که نمازش باطل شود.

سؤال: برای معالجه گلو و درد سینه ما از «رُبَّ گردو» استفاده می‌کنیم بدین صورت که گردوی تازه را قبل از این که کاملاً سفت شود گرفته، می‌کوبند تا فرم شود و آب آن را گرفته، پس از صاف کردن، می‌جوشانند تا نصف آن تبخیر شود و نصف باقیمانده را یک شبانه روز کنار می‌گذارند و سپس آن را مجدداً حرارت می‌دهند و برای هر شش رطل از آن یک رطل عسل اضافه می‌کنند و می‌جوشانند و کف آن را گرفته، می‌پزند. سپس نوشادر و شب یمانی را می‌کوبند و از هر یک نیم مثقال در آن آب می‌ریزند و یک درهم زعفران سائیده نیز به آن اضافه می‌کنند و باز آن را جوشانده،

کفش را می‌گیرند و می‌پزند تا مانند عسل غلیظ شود و پس از سرد شدن می‌نوشند آیا خوردن این معجون جایز است یا خیر؟

جواب: اگر زیاد این معجون سُکرآور است یا حال انسان را تغییر می‌دهد کم و زیاد آن حرام و اگر سُکرآور نیست حلال است.

سؤال: شخصی در مورد انجام عملی مردّد است و نمی‌داند چه کند دو انگشتر را انتخاب کرده روی یکی می‌نویسد «آری، انجام ده!» و روی دیگری می‌نویسد: «انجام نده!» و پس از این که مکرّر طلب خیر از خداوند نمود به آن دو انگشتر نظر می‌افکند و به آن عمل می‌کند آیا این کار، استخاره است یا خیر؟

جواب: آنچه رسیده و مورد پسند است، استخاره به رِقاع است و نماز.

سؤال: در مورد وقت فضیلت نماز حضرت جعفر بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند و این که آیا این نماز قنوت هم دارد و چنانچه دارد در کدام رکعت نماز باید خوانده شود؟

جواب: بهترین وقت برای خواندن نماز جعفر نزدیک ظهر جمعه است و در اوقات دیگر نیز می‌شود آن را خواند. دو بار قنوت دارد: یکی در رکعت دوّم پیش از رکوع و دیگری در رکعت چهارم پس از رکوع.

سؤال: شخصی نیت کرده بود که مقداری از اموالش را به یکی از برادران دینی خود بدهد، سپس به یکی از خویشاوندان خود برخورد می‌کند که از

آن برادر دینی نیازمندتر است آیا می‌تواند آنچه را که نیت کرده بود به اقوام خویش بدهد؟

جواب: آن را به نزدیک‌ترین افراد از نظر مذهبش بدهد و اگر بخواهد براساس فرمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده‌اند: «خداوند صدقه را در صورتی که انسان خویشاوند محتاج داشته باشد نمی‌پذیرد» عمل کند، در این صورت [بهتر است] آن مال را بین نزدیکان و آن کسی که نیت کرده بود، تقسیم کند تا همه فضايلت را به دست آورد.

سؤال: در میان اصحاب ما درباره مهریه زن اختلاف وجود دارد برخی گفته‌اند اگر با زن نزدیکی کند، مهر ساقط می‌شود و چیزی برای زن نیست برخی دیگر گفته‌اند که مهر در دنیا و آخرت به عهده او می‌باشد این مسأله چگونه است و چه چیز واجب است؟

جواب: اگر مهریه‌ای که بر او لازم شده در نامه‌ای نوشته شده و بعنوان دین و قرض مرقوم است، پرداخت آن در دنیا و آخرت بر او لازم است و اگر نوشته‌ای ندارد که صداق نوشته شده باشد وقتی دخول کرد ساقط می‌شود.

سؤال: از امام حسن عسکری علیه السلام برای ما حدیث کرده‌اند که از آن حضرت در مورد نماز خواندن در لباسی که با مو و کرک خرگوش مخلوط می‌باشد سؤال شده است و آن حضرت فرموده‌اند که جایز است و نیز در

ارتباط با همین مسأله روایت شده که جایز نیست، به کدام یک از این دو روایت عمل شود؟

جواب: در خرگوش کرک و مو در پوستش حرام است اما کرک و مو به تنهایی حلال است و در مورد روایتی که از امام صادق علیه السلام منقول است که طی آن فرموده‌اند: در لباسی که از خرگوش و روباه ساخته شده باشد نماز خوانده نمی‌شود البته مقصود آن حضرت، این است که در پوست آنها نمی‌شود نماز خواند.

سؤال: در اصفهان لباس‌هایی به نام «عتابیه» از قز یا ابریشم بافته می‌شود آیا نماز خواندن در آنها جایز است یا خیر؟

جواب: نماز جز در لباسی که تار و پودش از پنبه یا کتان باشد، جایز نیست.

سؤال: آیا خواندن نماز حضرت جعفر در مسافرت جایز است یا خیر؟

جواب: جایز است.

سؤال: در مورد تسبیح حضرت زهرا علیها السلام، اگر کسی اشتباهاً بیش از سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگوید؛ آیا باید به همان سی و چهار مرتبه بازگردد و یا این که باید از ابتدا شروع کند و نیز اگر شصت و هفت مرتبه تسبیح گفت؛ آیا باید به شصت و شش بازگردد یا باید از ابتدا شروع کند؟ در این مورد تکلیف او چیست؟

جواب: هرگاه در گفتن «الله اکبر» اشتباه کرد و از سی و چهار گذشت بنا بر بررسی و سه بگذارد و اگر در گفتن «سبحان الله» اشتباه کرد و